

کتاب های بیستفادنی برای مطالعه بیستتر :

۱- ابدایة الحکمة و نهایت الحکمة = علامه طباطبائی .

۲- هلد۶ مجموعه آثار = شهید مطهری .

۳- در آمدی بر فلسفه اسلامی = استاد عبودیت .

۴- نظامات صدرائی ۱، ۲، ۳ = " " " " " " .

۵- آموزش فلسفه ۱ و ۲ = علامه مصباح نیری .  
۳ درس اول از هلد۱ = تاریخ فلسفه .

\* کلیات فلسفه ← بخش اول = مبانی مقدماتی .  
← " دوم = معرفت شناسی و سائنس شناسی .  
← " سوم = هستی شناسی .

\* تاریخچه ای اصلی فلسفه :

عهد یونان و روم = سقراط ، افلاطون ، ارسطو .

← ۶ قرن قبل از میلاد مسیح .

← ۶ قرن بعد از یونان و روم = بعثت پیامبر .

\* حای پیا سبرا به جز حضرت مسیح و پیامبر فاطمه علی، به نبوت رسیده بودند.  
 لای تعالیم فلسفی و تفکر الهی در جهان وجود داشته و تعالیم فلاسفه یونان و روم به تعالیم انبیای پیشین بازمی‌گردد.



گزاره‌ی «یونان در روم پایه‌گذار تفکر و مکتب فلسفی هستند»  
 اشتباه است!

\* روش فلسفه در عهد یونان در سوازمیه یا فطرت از پیش رفتن معارف افلاکی و دینی در نتیجه‌ی عقایدی است که در آن (نشیئه و نکلائی امروزی) اتفاق افتاد.

\* سقراط اولین فکری بود که خود را فیلسوف نامید و به پاسخ به پرسش‌ها و شیوه‌های پیش آمده پرداخت و این مسیر ادامه یافت.

«درس اول» «معرفی مکاتب فلسفی»

- \* روش های فکری، فلسفی و هستی شناسانه
- دین
- کلاسی
- عرفانی
- فلسفی

۱- روش دینی که صدر اسلام = از طریق آیات و روایات.

- ۲- روش کلاسی = از قرن ۱۰ به بعد
- معتزله = نقل اثر از عبد الجبار، زنجبیری.
- اشاعره = نقل اثر از ابو الحسن اشعری.
- اساسیه (سویه) = عقل و نقل = فواجد نصیر المبین طرزی.

۳- روش عرفانی (نظری) = از قرن ۱۰ به بعد = لقب دانشمند از طریق سیر سلوک = ابن عربی.  
که به هدف وصول به حقیقت.

- ۴- روش فلسفی
- \* مشاء
- \* اشراق
- \* حکمت متعالیه

- \* مکتب مشاء
- و به سبب = عادت، راه رفتن از سبب به هنگام تدریس.
- یا = «فیه مناسی» در حال تدریس و رفتن.
- پل و ان ارسطو.
- رهبر = پلین سنا.
- بهرگان = فارابی، فواجد نصیر، میرداماد.
- روش = عقل، استدلالی و بهر هائی.
- قرن ۴ و ۵
- کتاب = سفا، ایشانات، عجات و...

\* مکتب اشراق = وہ تشریح ہے تائب نور ہے فقہایں نور در قلب انسان کبلی سے لفظ  
پیر و اعلیٰ قرن۔

و تفسیر ہے سیرت شہاب الدین بہروردی، (شیخ اشراق)

نیرنگان = مکتب الدین شیرازی، شہر وری۔

روش = عقلی و کشف و شهود ہے عقل بہ تنہا کفایت ندارد و فلسفہ

کے بہ ہدف ہے کشف حقیقت۔ بہ عرفان نیاز مند است۔

قرن ۶۔

کتاب = فہمۃ الی اشراق۔

\* حکمت متعالیہ = آتش دہندہ و حل کنندہ اختلاف بین قرآن، یہاں و عرفان بدون التکلیف

و با یک نظام فکری جدید۔

رہبر = ملا صدرا۔

نیرنگان = ملا ہادی سینہ داری۔

روش = سلوک فکری و عقلی ہے نظام فکری جدید و مستقل شکل قرآن،

یہاں و عرفان۔

قرن ۱۰ بہ بعد۔

کتاب = اسفار اربعہ۔

\* imp \* تقسیم فلسفہ بہ اعتبار سلوک بدون تکرار مکتب حکمت متعالیہ: \* imp \*

۱۔ امور عامہ فی فلسفہ ہے سفر اول = من الخلق الی الحق۔

۲۔ توفیق و فدائنامی = سفر دوم = بالحق فی الحق۔

۳۔ افعال الہی، کواکب کلی و جود ہے سفر سوم = من الحق الی الخلق بالحق۔

۴۔ نفس و معاد = سفر چہارم = فی الخلق بالحق۔

\* important \*

### \* اختلافات روش های کلامی و فلسفی؟

۱- متکلم رویکرد فایده گرایی دارد و در حدود اثبات مکتب خود است. (پیش زمینه دارد)

ولی بحث فیلسوف آزاد است و پیش زمینه ندارد.

۲- اصول و مبادی کلام جدلی و اعتباری است ولی فلسفه تنها از کلیت پرهیزی استفاده می کند.

### \* مقایسه روش های عرفانی و اشراقی؟

اشراق ← هر دو کشف و مشهود و تمذیب نفس را مدار قرار می دهند و قبول دارند.

اختلافات } فیلسوف اشراقی از روش عقلی در لغات تمذیب نفس استفاده می کند ولی

عارف از روش عقلی را نمی پذیرد.

هدف فیلسوف کشف حقیقت و هدف عارف <sup>(درون)</sup> رسیدن به آن است.

\* شیخ اشراق تحت تأثیر عرفا و معصومین اسلامی بوده و استعاره‌ها را به افلاکون بسند

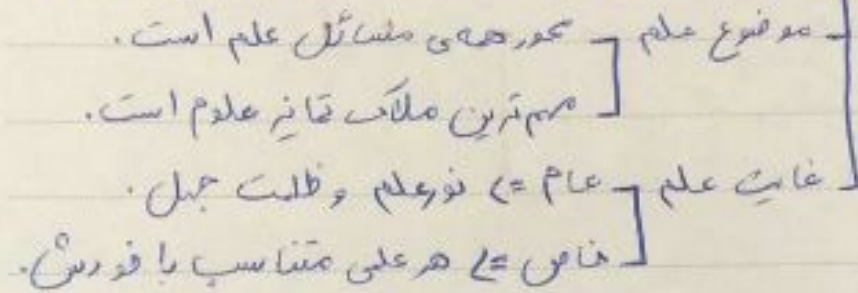
سند و تنها برای اراده‌ی مقبولیت تفکر و روش خودش بوده است. بی‌برای استعاره فلسفه

و مکتب اشراق به افلاکون نادرست است.

«درس دوم: شناخت مقدمات آشنایی با این علم»

\* اصل ۳۳ از رتوس شایسته: «تعریف، موضوع، هدف و غایت یک علم».

\* اصل ۳۴ آشنایی با این اصل ۳۳: «تعریف علم»

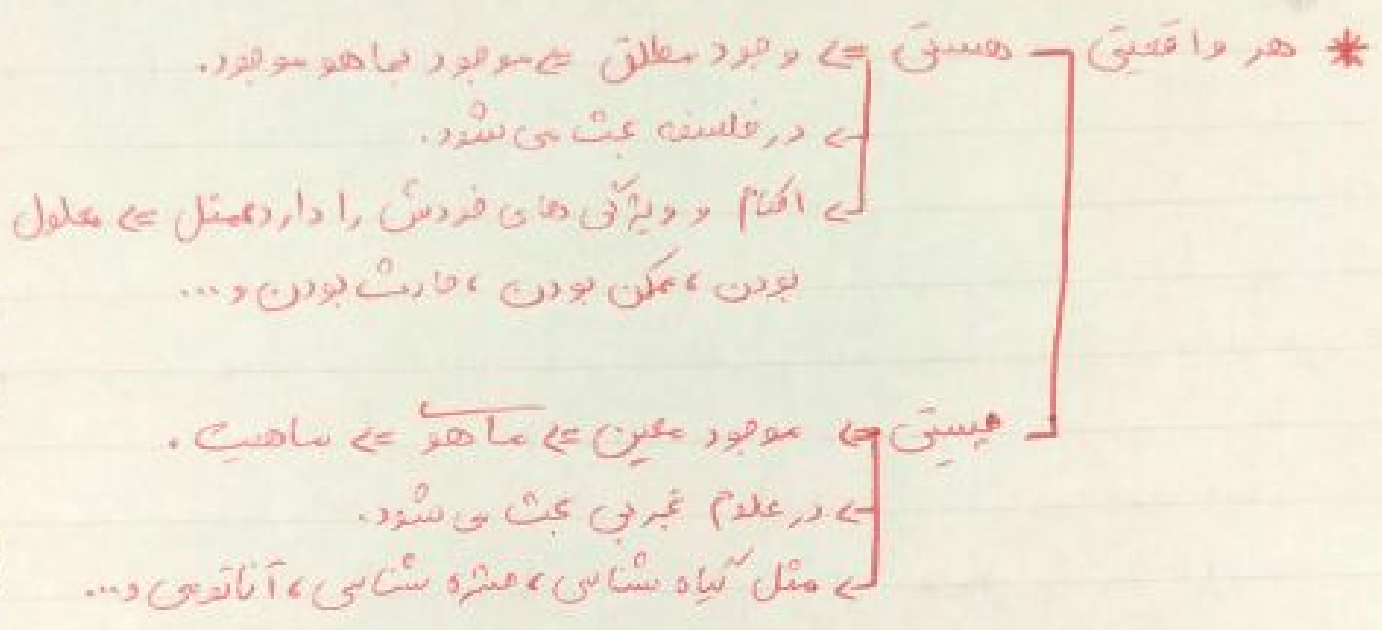


\* نام‌های دیگر علم فلسفه: «حکمت الهی، علم اعلی، فلسفه‌ی اولی و متافیزیک».

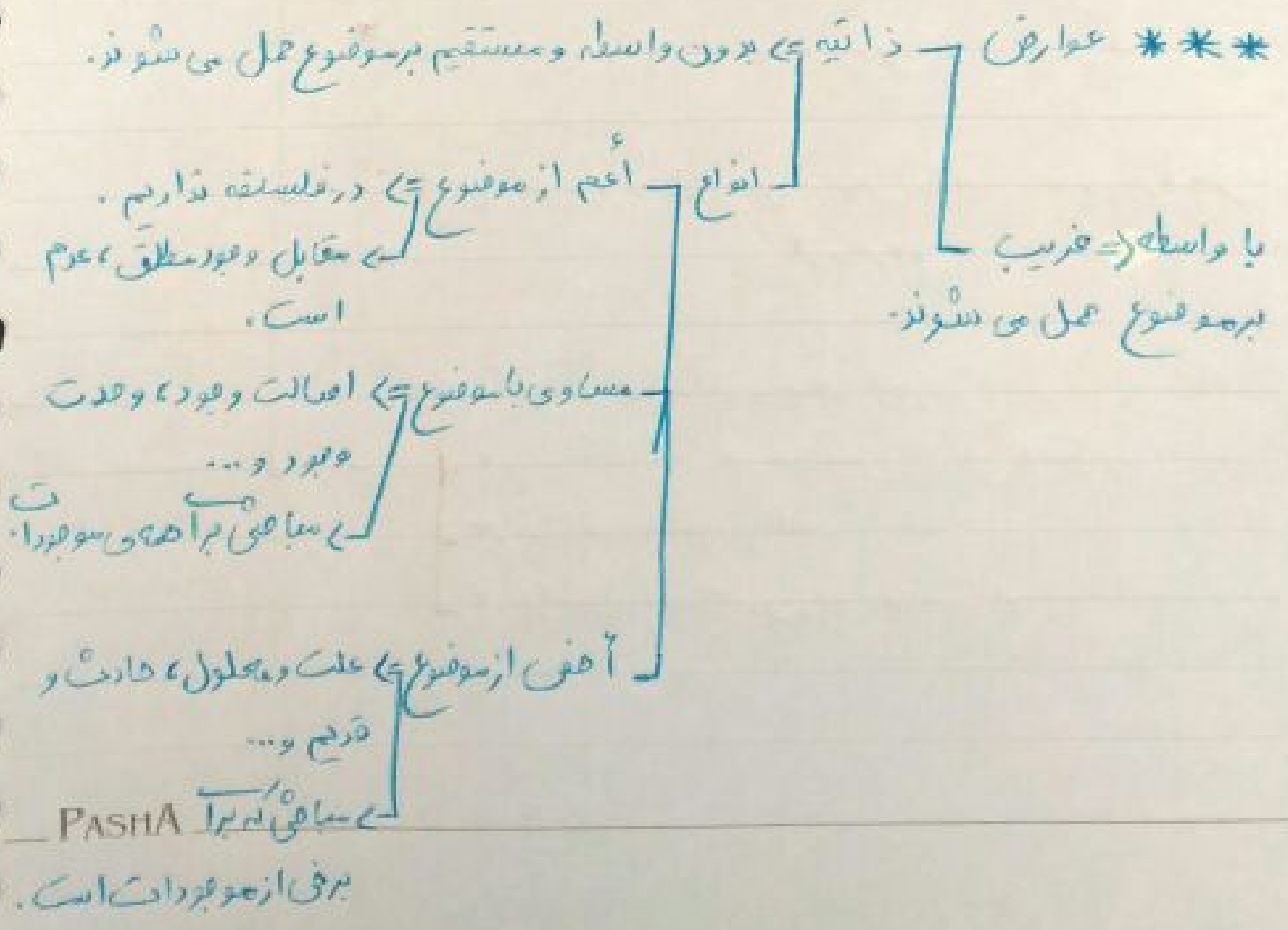
حکمت الهی: «تعریف: فلسفه‌ی علمی است که در باره‌ی «وجود لیا هو موجود» (یعنی جهان «وجود مطلق») بحث می‌کند» \*

موضوع: «وجود مطلق» عوارض ذاتیه مساوی و افسی از وجود. \*\*

- غایت:
- ۱- شناخت موجودات به خودی.
  - ۲- تشخیص موجود حقیقی از غیر حقیقی.
  - ۳- شناخت علل عالییه.
  - ۴- اراده‌ی یک جهان بونی درست.



**\*\* موضوع هر علم آن نیست که از عوارض ذاتیه اش در آن علم بحث می شود.**



«درس صوم: غم و غم و فلسفه»

۱- انسان بدون و پوچ ایرانی

عروج تکفیلوژی، سقوط انسانیت.

انسان بدون **مادی** ایرانی، پوچ ایرانی و ... است.

رسد تکفیلوژی، حال انسان است.

کمال به حل معمای هستی به هدف زندگی زندگی

→ مبداء شناسی (= فلسفه)

۲- ارادتی جهان بینی.

\* شبهات فلسفه:

علم تجربی

بر (علم) تجربی در محدودی محسوسات است.

مثلاً فزیک در حدودی تجربی و محسوسات است.

نقیلاً و اثباتاً نمی تواند در موردش صحبت کند.

۱- کشف جهان بینی از علم دیگر

عرفان به ابتدائاً نیازمند پذیرش خداست.

به شایسته و پذیرش قلبی به اول عقل باید حضور کند.

دین به در مرحله اول باید مورد پذیرش قرار بگیرد

عجبت دین باید ثابت شود.

به این توان بدون شکی که از عقل می آید.

از معانی است استفاده کرد به دور ای دی شود.



۳- با وجود مخالفت های بسیار در طول تاریخ و حتی روایح های نگو حسن فلسفه و بیانی و مطالعاتی این علم دیگر لزومی ندارد.

پاسخ بررسی مخالفان بر مبنی [در سقا نفوذ نیستند. با ائمه مخالفان خوب نیست. اعتباری ندارد.]  $\leftarrow$  مخالفان

انویسندگان با ائمه های صحیح  $\Rightarrow$  منشأ مخالفتها طرح مباحث است  
مخالفت با این مباحث در میان غیر کامل و فاکتوسا بر مبنی فلسفه  
فلسفه و علم فلسفه اسلامی  $\Rightarrow$  که از فلسفه یونان گرفته شده اند  
هم وجود دارد. و مخالف مباحثی (بني) هستند.

$\leftarrow$  فلسفه یونان و روم بعد از ورود به اسلام، توسط اسلام  
دچار تغییر شد و بر مبنی مباحث آن مورد پذیرش فلسفه  
اسلامی قرار نگرفت.

روایات مخالف  $\Rightarrow$  بررسی اعتبار روایح معتبرند  $\Rightarrow$  نافر به مباحث فام و غیر کامل  $\Rightarrow$  معتبر نیستند  $\Rightarrow$  X

فلسفه یعنی روش عقلانی  $\Rightarrow$  عقلانیت دینی  
① تو میباید عقلانی قرآن  
② تو میباید متقن دینی و  
روایات به تعقل  
 $\rightarrow$  «صدیقان داری روش عقلی در دین!»

۴- وقتی مسائل در قرآن و روایات موجود است، نیازی به علم فلسفه و اقتباس از یونان و روم لزومی ندارد.

۱) وجود منابع فلسفی در منابع دینی، ماهیت فلسفی آن را عوض نمی‌کند. مثال: ریاضی در فلسفه، همینان علم ریاضی است؟ استدلال عقلی در قرآن، همینان استدلال عقلی است و...

۲) استخراج علم از منابع آن و ارائه به صورت یک علم بدون مانعی ندارد. مانند بقیه علوم چون استخراج آیات انعام توسط فقها، گسترش علم فقه و...

۳) اقتباس از یونان و روم مختص به فلسفه نیست و در دیگر علوم نیز اقتباس و رجوع به دانشمندان غربی داریم. صورت کامل و پردازش شده، نه خام! مانند پزشکی، ریاضی و...

۴) تمدن کنونی نیازمند گسترش مباهت عقلی و تفکری است و باید توانایی استخراج مباهت مطرح شده در آیات و روایات و گسترش فزونیات آن‌ها در جهت پاسخ به شبهات نوین، به دست آورد.

۵- افتلاف زیاد بین فلاسفه بهترین دلیل رد کردن و کنار گذاشتن فلسفه است، زیرا باعث عدم اعتماد به علم فلسفه می شود.

پاسخ

① افتلاف بین کارشناسان یک علم طبیعی و معتبر است. مانند افتلاف بین فقهاء، فیزیکدانان و ...

② افتلافات کلی نیست، (مانند پذیرش وجود خدا) بلکه جزئی است.

③ افتلاف، زمانی صحیح است و اعتبار دارد که متفحصین آن علم، آن را ارائه بدهند.

④ افتلاف همیشه باعث چینی و رشد می میوت، باک رفتن انگیزه متخصصان و در نتیجه خود آن علم می شود.

۲- دل مسائل جهان بینی از طریق فلسفه، نهی است = امید نیست = پلیم نیاستید.

پاسخ ۱) دل هیچ مسئله ای آسان نیست = آزمایش های پیچیده در علوم تجربی و علوم

دنیوی  
امید به حل مسائل از طریق فلسفه کمتر از  
امید مل آن تو سه علوم دنیوی نیست و  
همه ی علوم سختی دارد.

۱- سنجه ای احتمال رسیدن به نتیجه کم = ارزش احتمال


تابع

۲- سنجه خود نتیجه

یعنی حتی اگر احتمال رسیدن به نتیجه کم  $\Rightarrow$  مقدار احتمال  $\times$  مقدار محتمل  $\Rightarrow$  برابر است با

درست

= نتیجه ی فلسفه = ابدیت انسان = اراده ی جهان بینی

عناداری زندگی است. 

با شد حولی نتیجه از ارزش بالا و  
هیاتی برخوردار باشد، تلاش برا  
این احتمال کم، عقلانی است.



۱) از ارزش بسیار بالایی برخوردار است!

۲) احتمال رسیدن به آن کم است!

« درس چهارم : امکان شناخت »

« معرفت شناسی »

\* علم معرفت شناسی لا یعنی است به موضوعاتی چون امکان معرفت و باطن حقیقت، چیگونگی معرفت و درک حقیقت، کیفیت معرفت و حقیقت و رسیدن به واقع همان گونه که هست.

\* ضرورت :

- ۱- آیا امکان رسیدن درست به معرفت درست و حقیقی وجود دارد؟
- ۲- آیا کائنات‌های معرفتی ما توان مندی رسیدن به نفس را دارند؟
- ۳- توانایی عقل برای کشف حقیقت تا کی است؟

\* موضوع  $\Rightarrow$  خود معرفت و شناخت.  
 $\leftarrow$  شناخت شناسی شناخت.  
 $\leftarrow$  ابتدائی ترین و پایه ای ترین علم است.

\* اهمیت  $\Rightarrow$  فضای معارف به حقیقت و چیگونگی کشف آن وابسته است.

\* تاریخچه :

ابتدای حقیقت به نسبیت.

عدم وجود معیار ثابت برای

کشف حقیقت.

فوق وجود و امکان حقیقت.

شروع با  $\Rightarrow$  تزلزل حقیقت توسط سرفستادگان

یونان و روم

ادامه با  $\Rightarrow$  فلاسفه در جهت توفیح عبارتی حقیقت.

قرن وسطی سے جاگتے دین عرفی شدہ .  
 کے در فاشیہ مانن و سرکوب دانشمندان .  
 کے طرح سبابت بہ صورت  
 ضمنی .

رئیسین تا معاصر سے نفی دین (مازبور قرن وسطی) کے رواج سبابت  
 و معاصر کے پذیرش عقلائیت عقلی  
 شک گمراہی .

اسلام از آغاز تا معاصر کے طرح سبابت بہ صورت ضمنی .

معاصر سے رشد و شکوفائی بہ شاہی یک علم جدید و مهم .

\* معرفت یا علم کا نقش (محدث) از معلوم در ذهن و یا حضور خود معلوم نزد عالم  
 است .  
 کے تعریف و مضمون آن بدیسی است .

\* انواع معرفت — یا واسطہ فی تقویم و نقش ذہنی = حصولی .

بی واسطہ فی تقویم و نقش ذہنی (حضور خود معلوم) = حضوری .

\* تعریف (مبتدئ) علقی است که سابق در مورد انواع، جناسی، ایزاری، هلاکت، و ادز شیکایی معرفت می پردازد.

معنای اولی و دیگری = توانایی عقل در رسیدن به واقع.

\* بررسی نظریه های مختلف در موضوع امکان شفاقت و پاسخ به این سؤال که آیا رسیدن به حقیقت و یقین امکان دارد؟

امکان رسیدن به یقین وجود ندارد.

شک گمراهی (آخرین مرتبه)

شک به هر چه یقین بود شک وجود دارد.

ادعای ۱- من یقین دارم که در هر چه یقین باید شک کرد.

ادعای ۲- من شک دارم که بتوان به امر یقینی رسید.

ادعای اول = خود شکن و خود متناقض (بارادولسیکیال) است.

ادعای دوم = این شک شک است = علقی ندارد، ادعای خود را از بین می برد.

معنای اول = دروغ و ضد حقیقت است.

معنای دوم = بیار.

یقینی است = پس امر یقینی وجود دارد = خود متناقضی است.

\* استدلال = طریق معرفت خارجی  
 عقل = خطا دارد = اعتقاد نداریم = شک  
 مثال = خطاهای عقل در طول تاریخ ، قدرات علمی و ...  
 حس = خطا پذیر است = اعتقاد نداریم = شک  
 مثال = فضای دید، شکست خوردن آب و ...

\* نقد استدلال شک تراش  
 پاسخ نقی = برای پیوستن یک استدلال باید به اصل یقین داشت = پس  
 ادعا رد یقین و شک در هر دو امور است.  
 خود استدلال ، ادعای شک تراش را رد می کند.  
 پاسخ دلی = از هر دو طریق علم حصولی و علم حضوری امکان رسیدن به یقین وجود دارد.

- \* اصول یقینی پذیرش یک استدلال = یقین به**
- ۱- مقدمات استدلال
  - ۲- درستی استدلال
  - ۳- نادرستی فلاح استدلال
  - ۴- اجتناب تقیض
  - ۵- کفایت درست و نادرست در جهان
  - ۶- خطا کار، کسی که طریق معرفت (علم عقل) خطا کند
  - ۷- وجود واقعی که خطا درک شده است
  - ۸- درستی نتیجه استدلال



\* علم حصولی ] با واسطه‌ی تصور ذهنی به دست می‌آید.  
 فقط پذیر است.  
 گزاره‌های بدیهی دارد. اولیات و ضروریات مکرر و ناپذیرند ✓  
 مثال: علم ساینده اطرافین.

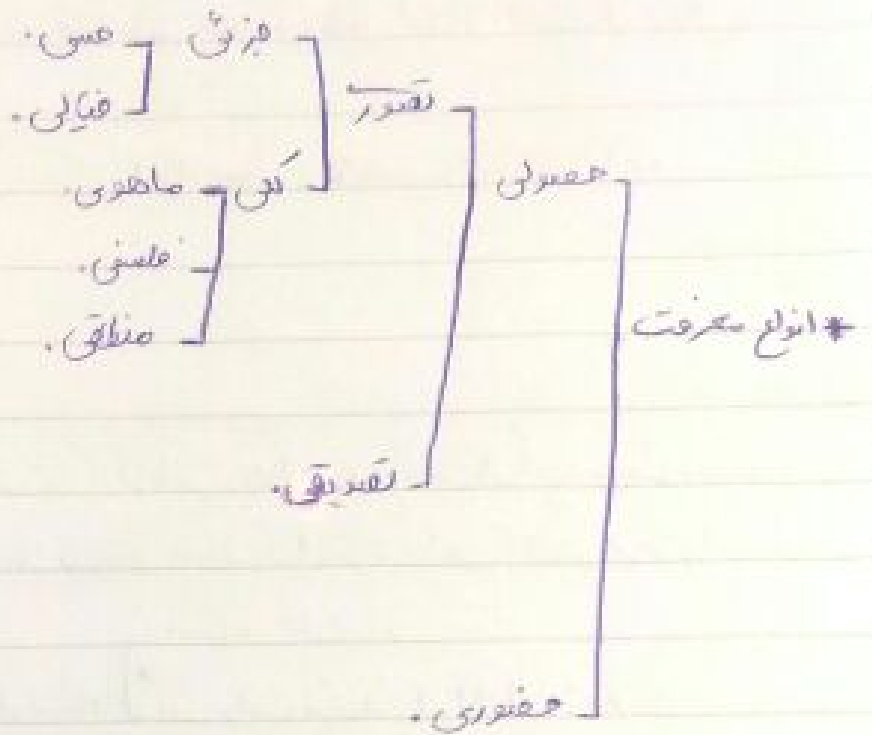
\* علم حقیقی ] بدون واسطه‌ی تصور ذهنی باعث ادراک می‌شود.  
 فقط ناپذیر است. ✓  
 مثال: دک کرسنگی، تشنگی، عجب، بغض و ... یعنی اندک

\* فطالی حس به دلیل محدودیت آن است و حس در محدود و حقیقت فرد فطال ناپذیر است!

\* در فطالی حس، مشکل از حس نتیجه است نه فرد حس! راه مشکلی نوارد، رهرو و چهار مشکل است.

\* فطالی مثل فطالی دیده، فطال علم حصولی است و حقیقی حس نی شود، زیرا ادراک به وسیله واسطه چشم اتفاق افتاده است! اساساً علم حقیقی قالبی حس و کذب ندارد پس فطال پذیر بودن یا ندیدن آن سالاری به اتفاق موضوع است!  
 یک دریا می

دربین بیجیم ۶ انواع معرفت



\* علم حصولی

با واسطه‌های علم، ذهنی  
خطا پذیر  
قابلیت انطباق و عدم انطباق با خارج = حقیق و کذب پذیر

حضوری

بدون واسطه‌های علم، ذهنی  
خطا ناپذیر  
عدم قابلیت انطباق و عدم انطباق با خارج = حقیق و کذب ناپذیر

\* علم حصولی

تقدیری = صورت ذهنی فاعلی را تکمیل می‌کند  
نظری

تقدیری = صورت ذهنی همراه با فکر  
تقدیری

\* انواع تصور فزنی = مفروضی که فقط به یک مفروض قابل انطباق است. فیزیکی

کلی = مفروضی که برای افراد بیشتر قابلیت انطباق دارد.

\* انواع تصور فزنی = فیزیکی تصوراتی که از طریق حواس پنجگانه ادراک می شود و بقای آن ها تاریخی است که ارتباط حواس با واقع به قرار است.

انسانی خارجی.

در ارتباط با تصورات به ترفقه از احوالات درونی.

فیزیکی = در مقابل تصورات فیزیکی و بعد از قطع ارتباط حواس پنجگانه ایجاد می شود.

تصورات ذهنی که به دنبال تصورات فیزیکی حاصل می شود و با قطع ارتباط حواس از بین نمی روند.

\* تصور کلی = مفاهیم کلی هستند.

تاسی با فلسفه و هوی قوانین کلی و نیز به سببای تصورات کلی شکل می گیرد.

جدید گاہ های سوپر در ارتباط با تقویم کالی - پذیرش خنوم کالی به حق و مختار عم استان

بالقصدان در مراجه به اگون فرد

هم صفایع جزئی و هم صفایع کلی را

حایا بد

نومینا لیبی (اسم بیان) به صفایع کلی

عشرب لیبی هستند و ما نیز با اسان ها

انگار خنوم کالی

هیم و پیر و اش به کلی همان جزئی

رنگ پیر و اش

جدید ناهای سوپر در ایران با قدرات کلی پذیرش خودم کلی هم طبق و مختار

نومینا لیدین (اسم ایران) هم مفاهیم کلی

مشترک لفظی هستند و ما نیز اساس انسان ها

انگار خودم کلی

هیدیم و پروانش هم کلی همان جزئی

رنگ پیروزه است

\* نقد دیدگاه فون نالستی هم مفاهیم کلی مشترک معنوی هستند و بنوی تا اندک مشترک لفظی

اشتراک لفظی

- لفظ واحد
- وضع متعدد
- معنا متعدد
- معنای نزدیک دور
- شکل « واژه » و « نشانه »

اشتراک معنوی

- لفظ واحد
- وضع واحد
- معنا واحد
- معنای فراوان
- شکل « واژه » و « حرفت »

- ۲- فلسفی (معرفت‌تانی)
- ۱- بیاثر هستی و خصوصیات اشیا است.
  - ۲- با خارج در ارتباط فکری عامه از وی دقیق خارجی ندارند.
  - ۳- تا آنکه عقل و مقایسه بی‌اهوال است و ذهنی حاصل می‌شوند.
  - ۴- بیاثر و اخصب خارجی هستند.

- ۳- منطقی
- ۱- از مفاهیم ذهنی گرفته می‌شوند و با ذهن در ارتباط دارند.
  - ۲- از مفاهیم درونی می‌آیند و با خارج ارتباطی ندارند.
  - ۳- بیاثر و اخصب خارجی نیستند.
  - ۴- تا سطح ذهنی و با قوه و توانایی بی‌مقتضی فلسفی بر ماورد و کیف و بی‌مقتضی‌های آن‌ها به دست می‌آیند.

### \* دغدغه دیدگاه هیوم و برادش به پاسخ نقی است!

مفاهیمی وجود دارند که

هیچ نوع مفهومی ندارند (مثال = مکرر)

مفهوم مادی ندارند (مثال = ملک)

هم مفهومی مادی و هم مفهومی مجرد دارند (مثال = علت و معلول)

مفهوم مادی «فقدان» دارند (مثال = کمبود)

عرف وجود این مفاهیم از همان هیوم را رد می کنند

### \* دلایل اثبات دیدگاه حق:

۱- درک وجود مفاهیم کلی بالوجدان و با علم نفسی است.

۲- درک مفاهیم جزئی عواضه به ادراک مفاهیم کلی است! پس = آثار مفاهیم کلی آثار مفاهیم جزئی را در پی دارد.

### \* ویژگی های انواع مفاهیم کلی:

۱- بی اثر عینی اشیا است.

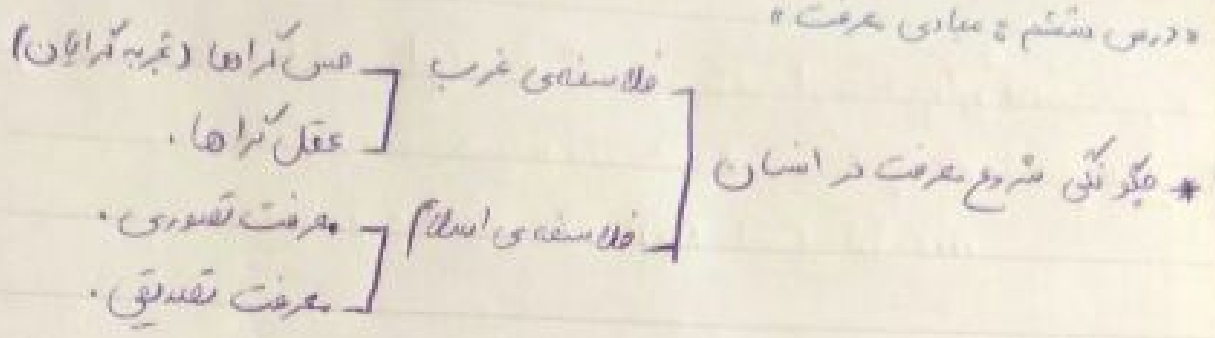
۲- سایر اشیای خارجی دارند.

۳- توسط نفس و علم نفسی حاصل می شوند.

۴- بی اثر واقعی خارجی هستند.

ماهوی (جوهری) اولی

« دروس دشمن و معادلی معرفت »



\* نظریات غرب :

ادعای اولین معارف بشری ، معارف حسی هستند و انسان در بدو تولد  
 یک لوح سفید است .

\* حس گرایان

آزاد ها  
 افراطیون ( پیرو نیوسک ها ) = ملایک عناداری و اعتبار ، عقول -  
 پذیرایی تجربی ( قابلیت آزمایش ) است . در نتیجه = علم  
 غیر حسی و غیر تجربی فاقد اعتبار است !

معتدل ها = پس از شروع معرفت با حس ؛ عقل و حس -  
 باطنی ( علم حضوری ) هم به راه های کسب معرفت  
 افزوده می شوند .

نقد و بررسی \*  
 پایه ی درک همه ی معارف را بر حس است .  
 بشری ( حس ) گذاشته اند .

\* حس عاقلانه حسی ، از پایه ی ادراکات  
 غیر مادی و متافیزیکی خارج است و  
 اساساً نمی تواند در این زمینه اظهار نظر  
 کند ! نه تأیید و نه رد !

ادعای آن ها خود متناقض و خود شکن است = هم ملایک است  
 عقلی است و خود ادعا هم قابل تجربه ی حسی نیست !  
 با این باور ( خصوصاً نگاه افراطی ) قواعد کلی علم تجربی  
 مانع بر باطنی و ... و همچنین علم حضوری که یکی از پایه های اساسی  
 است نیز اعجاب خود را از دست می دهند !



\* عقل تریان سے ادعا ہے عقل پیش از حس، درک و دریافت از مفاهیم دارد که پیش نیاز و مقدم بر حس هستند و بر قلم و حس پس از آن بعد از مفاهیم پیشین مانند خدا، نفس، زمان، علت، معلول و...

\* نظریات اسلام :

\* ادراکات و معارف نفسی — ادراکات اولیه — حس فاعلی . ۱ .

حسین به ترتیب ← عقلی . ۲ .

حس باطنی . ۳ .

مفاهیم مادی و فلسفی . ۴ .

مفاهیم منطقی . ۵ .

\* imp \* تکرار و ترقی های مفاهیم فلسفی

- ۱- از طریق حواس فاعلی به دست می آید.
- ۲- ذهنی نیستند و با واقعیات سروکار دارند.
- ۳- از طریق مقایسه توسط عقل و تا آنک علم حکم در درک می شوند.

Year:

Month:

Date:

NOTE BOOK

قصیدہ (تصدیقات) سے ازواجِ فقیرت گزارش میں دہندہ و قابلیت  
مطابقت و عدم مطابقت باواقعہ را دارند و  
قابل فرزندہ (صدق و کذب پذیر ہی)۔

\* ادراکات و معارف تصدیقی

①

\* ادراکات و معارف تصدیقی

تصدیق (تصدیقات) = از واقعیت گزارش می دهند و قابلیت  
مطابقت و عدم مطابقت با واقع را دارند و  
قابل فرزند. (صدق و کذب نهایی).

هم هیچ حقی ندارد و عقل به همراه علم حضور

- ادراک می کنند
- ۱- بدیهیات اولیه.
- ۲- قضایای تحلیلی.
- ۳- عمل های اولی.

ادراک با حس باطنی و علم حضوری

- ۱- بدیهیات.
- ۲- قضایای منطقی.
- ۳- هدایات بسیار.

\* فقط در قضایایی که ناظر به محسوسات هستند به حس ظاهری

به عنوان پرهان برای تصدیق نیاز مندیم.

\* نکات ۱ تا ۱ کتاب. (ادعای قضایا):

حمله = متشکل از موضوع، محمول، نسبت (ابطالی بین موضوع و محمول) و حکم.

قضایا ۲. ۱. ترکیب ۲. مقدم و تالی.

مضمون صدقی

- ماهوی.
- علمی.
- منطقی.

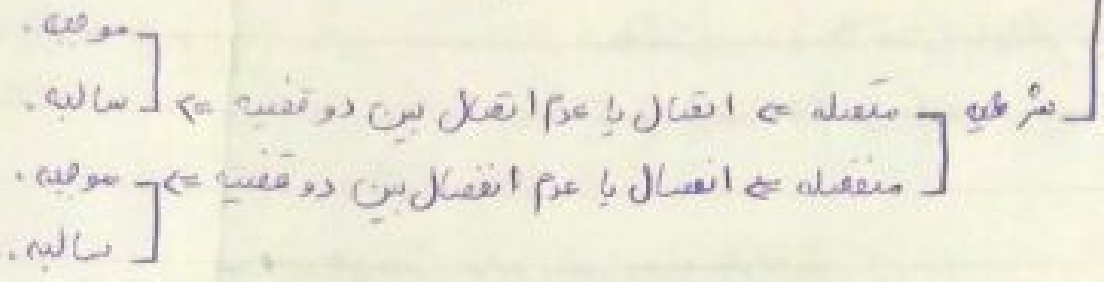
مضمون کلی

محمول

۳. موضوع در

ترکیب =

④ جمله سے بیانگہ ثبوت / سلب چیز یا چیز سے



\* صغریٰ سالہقا یا (د چھٹی صیغہ) شروع سے شروع ہوتی ہے۔

\* یاد آوری انواع قصایا برای بررسی شکل و صورت ادوات تہذیبی است۔

⑤ انواع حمل ذاتی اولیٰ سے اتحاد مضمونی میں موضوع و محمول

شایع لسانی سے اتحاد مفرداتی میں موضوع و محمول

⑥ انواع شایع ھلکے بسیط سے اگر محمول خود موجود (موجود) یا معادل آن باشند۔  
 لے اشارات وجود چھتری

ھلکے مرکب سے اگر محمول سایر خصوصیات غیر از وجود یا بقدر۔  
 لے اشارات خصوصیات غیر از وجود۔

⑦ قصایا \*imp\* \*EX\*  
 کلی سے قصداً ہی کہ محمول از موضوع لفظاً شہد است  
 قصداً ہی کہ محمول از موضوع لفظاً شہد است  
 لفظاً شہد ہے، لفظاً شہد ہے، لفظاً شہد ہے

انسان، انسان، انسان  
 انسان، انسان، انسان  
 PASHA

انواع تدبیرات ⑧

اولیه (اولیات)  $\rightarrow$  قضایایی که صرف تعدد موضوع و محمول و نسبت بین آن دو برای تعیین کافی است.  
مثال:  $\rightarrow$  اجتماع تدبیرین محال است.  
 $\rightarrow$  هر عدلی ، خلق دارد.

ثانویه (ماتمی یا نوع دوم)  $\rightarrow$  قضایایی که صرف تعدد موضوع و محمول و نسبت بین آن دو برای تعدد تعیین ممکن کافی نیست و به چیز دیگری مانند جنس ، تجربه و ... نیاز دارند.  
مثال:  $\rightarrow$  آسمان ، آبی است.

\* تدبیرات اولیه و وجدانیات پایه ی یقین های علمای هستند.

« درین هفتم : مطابقت »

\* مطابقت قضایا با واقع  $\Rightarrow$  بررسی ارزش سناقت .

\* و در اینات  $\Rightarrow$  مطابقت قطعی با واقع  $\Rightarrow$  گزارشگر گزارش شده هر دو در درون

همان انسان وجود دارند .

\* قضایای کلی  $\Rightarrow$  مطابقت قطعی با واقع  $\Rightarrow$  علم حضوری .

\* قضایای منطقی  $\Rightarrow$  مطابقت قطعی با واقع  $\Rightarrow$  ذهنی .

\* بدیهیات اولیه  $\Rightarrow$  مطابقت قطعی با واقع

شودنی مطابقت \* راه اول  $\Rightarrow$  این قضایا هواره یا یقین همراه

هستند  $\Rightarrow$  یقین به فرد قضیه  $\Rightarrow$  این ، آن است .

حالت بدون ثقی قضیه

حالت است این ، آن  $\Rightarrow$  یقین

\* راه دوم  $\Rightarrow$  این قضایا کلی هستند و محمولات

از موضوع گرفته شده و قضایای -

کلی  $\Rightarrow$  یقین هستند .

\* اشکال وارد شده به راه اول ← قضایای برهمنی از علم حصولی هستند و با این علم درک شده اند. در علم حصولی هم فظا وجود دارد پس نمی توان به فظا تراشیدن این قضایا یعنی حاصل کرد. اگر عقل بطلد دیگر آفریده می شود، به گونه ای دیگر می شنید.

پاسخ ← عقل هرگونه که آفریده شود و در هر فرقی که باشد، اثر مطالب را همین گونه که هست، میفهمد، تفهیم می کند.

- \* نوع ادراک محفل، تغییر در واقعیت موجود ایجاد می کند!
- \* عقل در واقعیت و تفکیکی آن تفهیم ندارد، فقط آن را درک می کند.

\* اشکال وارد شده به راه دوم ← قضایای کلیلی به علم حضوری دریافت می شوند و علم حصولی شعنی است ← از علم شعنی، کلیت قضایا به دست می آید و تأیید می شود. به عبارتی معلول شعنی دریافت درونی است و نمی توان آن را عمومی کرد.

- پاسخ
- ۱- توقف دانش بر چیزی کلی است و نمی توان این علم و معلول شعنی را به عموم سرایت داد ← توقف دانش ← کشف وجود کلیت.
  - پس نمی توان این معلول شعنی را به عموم نسبت داد و آن کلیت را یافت.
  - ۲- قضایای کلیلی کلیت دارند و به صورت کلی لقبی اند.

\* مطابقت عالم جسمانی و محسوسات با فارج :

به دلیل وجود فطری در حواس انسان (بیماری، آسب و...) = عالم فارج یقیناً است ولی نه به اندازه‌ی بدیهیات اولی و...  
این که جسمی (عالم فارج) وجود دارد از فطریات منطقی است = دلالتش با خودش است.

\* imp \*  
\* E \*  
مکتوبی دلیل اثبات عالم ماده و خارج :

۱- وقتی اتفاقی برای ما می افتد، مثل سرفتن، درد را به علم حضوری می یا بینم.

۲- عامل این درد یا درون ما است یا بیرون از ما.

۳- به علم حضوری می دانیم که از درون است و حاصل بیرونی است.

۴- تأثیر این عامل (درد) یا ناگهانی است و یا تدریجی.

۵- تأثیر تدریجی را احساس می کنیم.

۶- تنها پدیده‌ای که تأثیرش تدریجی است، ماده و جسم است.

پس عامل مادی خارجی که موجب تأثیر تدریجی بر ما می شود وجود دارد = ماده و جسم خارجی

وجود دارد.

\* چرا امر تدریجی ثابت کننده‌ی وجود ماده است ؟

چون فقط ماده زمان دارد!

در هیچ کدام از عوالم دیگر زمان وجود ندارد، زیرا زمان فاصی که بینتک ماده است.

پس هر کجا ماده یا شد، تدریج و زمان مطرح است و بالعکس. زمان مختص

طبیعت و ماده است.



① در وجودشان برای جسم و ماده فنی میان دانشمندان  
 علوم تجربی هم شک هست <sup>مانند</sup> شک، شک، بود، علم و...  
 اثباتشان از مباحثی فلسفه خارج است.

\* خصوصیات عالم جسمانی

② در وجودشان شک و وجود ندارد <sup>مانند</sup> حجم، اندازه و...

ویژگی های فنی جسم <sup>مانند</sup> فلسفه می توانند به -

صورت کلی نظر بدهند و از طریق قانون علیت  
 و استقنیت بین علت و معلول آن را اثبات کنند.

« درس هفتم : براهت وجود در تصور و تقدیر »

\* موضوع علم فلسفه = وجود

مباحث مطرح شده تا این بخش

روشن شدن تعریف وجود

اثبات وجود در خارج و واقعیت

مفهوم وجود = براهت وجود، زیادت وجود از ماهیت

و اشتراک معنوی

\* اقسام وجود مربوط به

مصادیق وجود = اصالت وجود، تسلط وجود و ...

« درس هشتم: براهت وجود در تصور و تقدیر »

\* مضموع علم فلسفه = وجود

روشن شدن تعریف موجود .

براهت مطرح شده تا این بخش

اثبات وجود در خارج و واقعیت .

\* احکام وجود مربوط به

مضموع وجود = براهت وجود، زیادت وجود از ماهیت و اشتراک معنوی .

مضرات وجود = امثال وجود، تسلیف وجود و ...

\* مضموع وجود، احکام مربوط به آن روشن مضرات آن در خارج همه بویژه هستند و نیاز به اثبات ندارند.

\* مضموع بد یعنی در مقابل مضموع نظری است .

مضموع نظری = نیاز به تعریف دارد .

← ابترای دافنی دارد

← برای سفاقت آن باید ابتدا افرایش را بر روی و تعریف کرد، سپس خود را تعریف می شود .

\* شواهد براهت مضموع وجود :

۱- مگر کودک = کودک از ابتدا هستی و نسبی را درک می کند، یعنی نظری است .

۲- مضموع « است » در قضایای معلوم = این مضموع ربطی، از آغاز در سخن وجود

راسته است = بدیهی است .

\* هستی و نسیب (مفهوم وجود) از ابتدائی ترین مفاهیم برای هر انسانی است.

\* انواع تعریف  
لفظی = تعریف لفظ به لفظ است (اطلاعات فنی می دهد) مثال: آب = بی سر  
حقیقی = تعریف به اجزای درونی (جنبه و فعل).

\* کلیاتی مانند ثبوت، بودن، تحقق داشتن و... تعاریف لفظی «وجود» هستند.

\* وجودی تواند تعریف حقیقی پذیرد (لائل) - روشن تر بودن معنی از معنی لفظی از  
\*imp\*  
شروع افکار می تعریف است (معنوی روشن تر  
از وجود خارجی تا وجود را با آن تعریف کنیم.

۲- تعریف حقیقی برای ماهیات است (وجود  
هستی دارد نه نیستی) = هستی، بسط است

عقل و فصل و جزئی ندارد تا به آن  
تعریف شود. (مفهوم نظری نیست)

\* تحقق مفروض وجود در خارج نیاز به  
اثبات ندارد

\* ۳- آزاره بی برسی و وهران :

- ۱- من هستیم.
- ۲- در جهان خارج از من، واقعیت های وجود دارد.
- ۳- واقعیت های خارجی، قابل شناخت هستند.

\* عمل و رفتار ما تابع کنده بی برسی و وهران بودن این آزاره است (توسعه و علاقه ها، عدم  
علاقه ها و...)

Year:

Month:

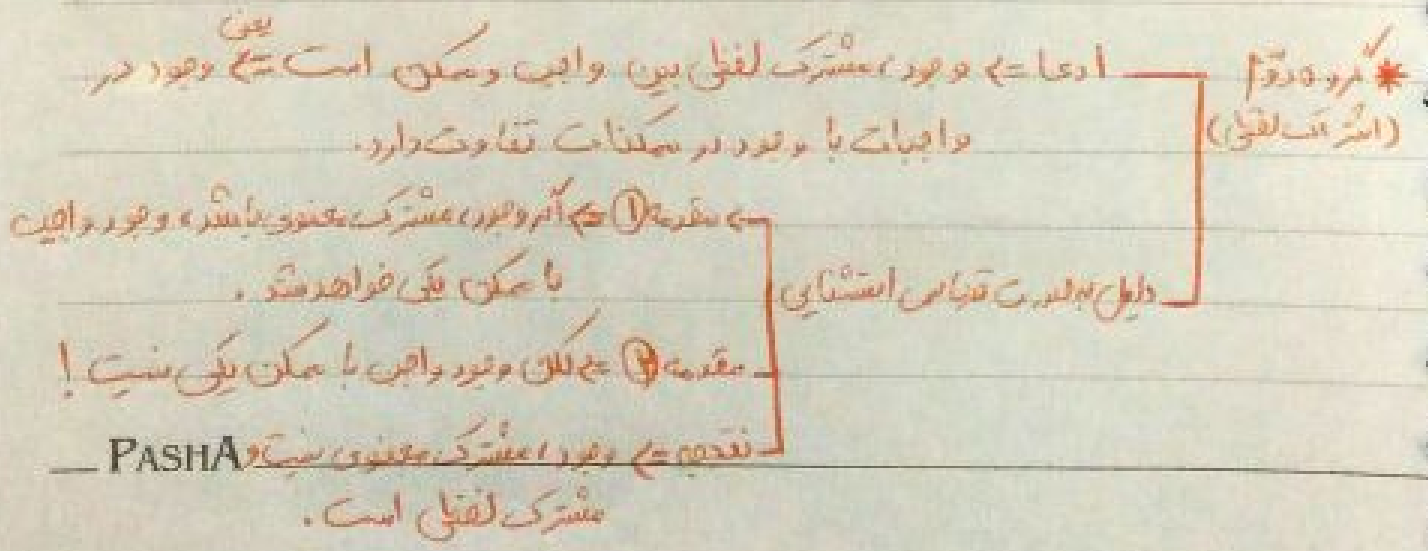
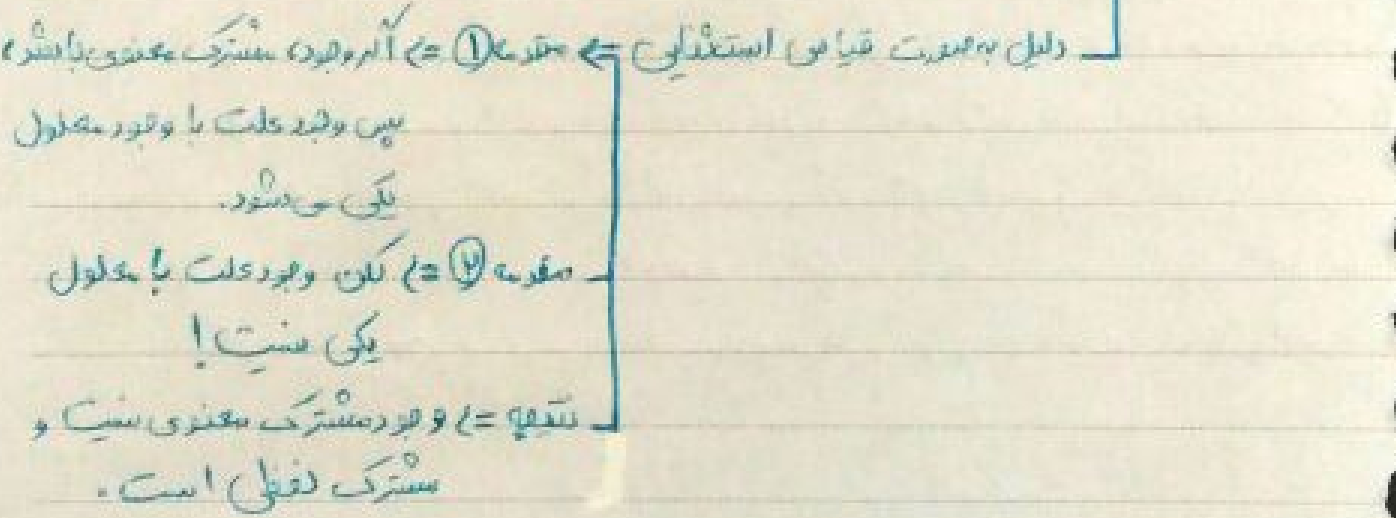
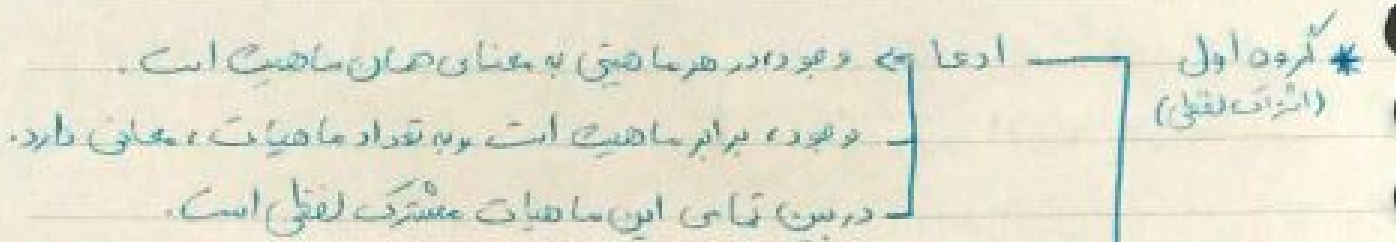
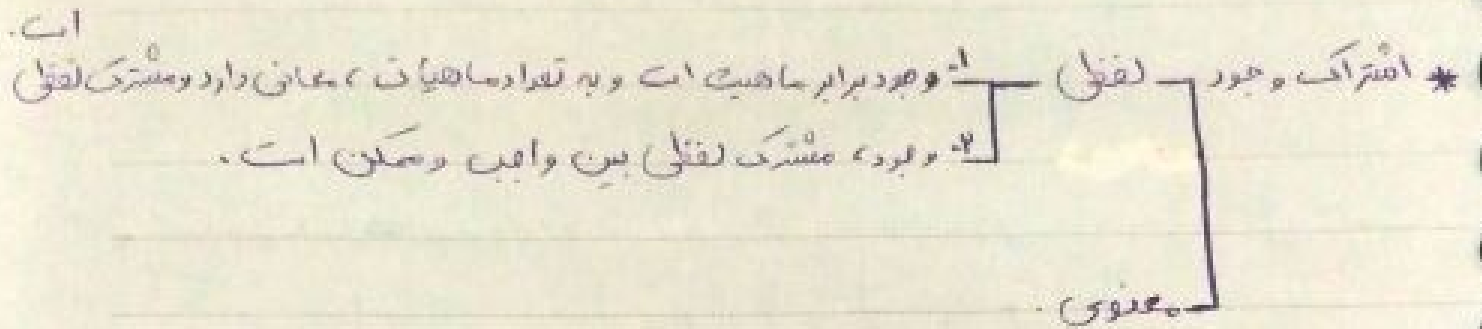
Date:

NOTE BOOK

\* فوق گزاره‌ی «من هستم» در نتیجه‌ی عناد یا بیماری است.

\* دلیل دکارت در اثبات گزاره‌ی «من هستم» ← من می‌اندیشم، پس هستم.

درس نهم : اشتراك معنوی مفهوم وجود و زیادت آن بر ماهیت است.



\* اشکال دلائل هر دو تیره (نقد) :

فقط بین مضموم و مصداق در این استدلال ها وجود دارد!  
این ادله در رابطه با مصداق وجودند ولی بحث عا در باره ی مضموم آن است.

\* اشتراک معنی = وجود به معنای بودن است - اصل آن در همه جا یکسان است.  
مصداق معنای آن دارد.

دلیل = جهت تقسیم وجود - وجود قابل تقسیم است و اقسام دارد.  
معنا مُقسَّم در اقسام محفوظ است.

\* استدلال قیاس استثنایی :

مقدمه ① = وجود، معنای واحدی دارد که به محض شنیدن لفظ « وجود » به ذهن می رسد.

مقدمه ② = لفظ « وجود » به اعتبار معنایی که به ذهن می رسد قابل تقسیم است. (مثلاً واجب و ممکن)

مقدمه ③ = جهت تقسیم اقتضای کثر که معنای مُقسَّم در اقسام یکی باشند.

نتیجه = جهت تقسیم وجود به معنای اقتضای واحد بودن معنای وجود در تمامی اقسام

آن است = یکی بودن معنای وجود در اقسامش = اشتراک معنوی است.

\* زیادت وجود بر ماهیت

وجود، غیر از ماهیت است.

نه نزد آن است و نه عین ماهیت.

مقابل ماهیت است.

ماهیت = ما یقال فی جواب ما هو = وجود دانی در ماهیت

سبب.

\* انواع زیادت وجود بر ماهیت

در ذهن  
 ↳ مفهوم وجود غیر از مفهوم ماهیت است.  
 نه عین آن است و نه فرقیش.  
 مورد پذیرش است.

در فراع  
 ↳ دو تئیه پس می آید.

وجود و ماهیت در فراع یکی است  
 ↳ همه چیز با سبب است!  
 زیادت و غیریت در فراع وجود ندارد.  
 مطرود است و هیچ کس نمی پذیرد.

\* دلائل زیاد وجود بر ماهیت

۱- صحیح بودن سلب وجود از ماهیت.  
 ۲- دلیل منفی فعل وجود بر ماهیت.

توسعه استثنای صحت سلب وجود از ماهیت:

مقدمه ① ↳ امر وجود عین یا جزء ماهیت باشد، سلب وجود از ماهیت درست نیست.

↳ ملازم است ↳ سلب صحیح سبب، زیر عین یا جزء چیزی بودن به معنای ذاتی آن بودن است  
 بر سلب ذاتی، سلب شیء از خودش است.

مقدمه ② ↳ لکن سلب وجود از ماهیت صحیح است.

↳ دلیل صحیح مثال های زیر این مورد وجود دارد مانند امور ذهنی، شانس و ...

نتیجه ↳ وجود عین یا جزء ماهیت سبب است!



\* قیاس استدلالی دلیل منطقی وجود بر ماہیت :

مقدمہ ① ⇒ اگر وجود، عین یا جزء ماہیت باشند، اصل وجود بر ماہیت بہ دلیل نیاز خواہر داست

↳ ملازمیت ⇒ اگر چیزی عین یا جزء چیزی باشند، ذاتی آن ہی شود و ذاتی چیزی دلیل ہی فرا

و از آن ہی نیاز است ⇒ ثبوت شیء بر شیء نیاز بہ دلیل ندارد! الذاتی

لا یکلل والعرفی یکلل.

مقدمہ ② ⇒ کلن اصل وجود بر ماہیت بہ دلیل نیاز دارد.

↳ دلیل ⇒ بسیاری ماہیات بر بھی نیستند و نیاز بہ دلیل دارند مانند روح، ملک و ... بر ہی

فتی عالم جسمانی را نیز بر بھی ندانستہ و مانند ماہرات ہی دلیل ہی آورند.

نتیجہ ⇒ وجود عین یا جزء ماہیت نیست!

«درس دهم و احوالت وجود و اعتبار ماهیت»

\* زیادت وجود بر ماهیت عقده‌ای این سؤال است که کدام اعتبار دارد و کدام اصل است؟  
 و با وجود پر کردن یا ماهیت؟

کارهایی بحث احوالت وجود:

در جهان اسلام، یونان در هم می‌تابید از فخرانی، این بحث مطرح نبوده است.

پس از فخرانی و پس از تشکیل کتاب فلسفی استقلالاً «اولی کثرت»

\* **عشر بیان** «نسبت داده افزا به احوالت وجود»  
 «معنی داشتن که بر معنای احوالت ماهیت است»  
 «شرح مشفق نیست»

\* **عشر بیان** «نسبت داده اند به احوالت ماهیت و مخالفت با احوالت وجود»  
 «معنای داشتن که با احوالت وجود سازگار است»  
 «شرح مشفق نیست»

\* **حکمت مقاله** «اعتقاد به احوالت وجود»  
 «علاحدرا اولین کسی است که بحث احوالت وجود را ابداع کرد»

\* واژه شناسی \* ۱۳۲ \*

صرفی است.

معنوی «بودن» هستی.

اسم معنوی «بود» هستی. (معنا و نظر فلسفی، اسم معتبر است.)

\* واژه‌ی ماهیت  $\Leftarrow$  یک مصدر فعلی است.  
 - ریشه‌ی ماهیت  $\Leftarrow$  وقت.  
 - بیا فکر جیسو، ذات و ذاتیات اشیا است.

\* واژه‌ی احوال  $\Leftarrow$  معانی متفاوت دارد.  
 - در فلسفه  $\Leftarrow$  اختصاصی است  $\Leftarrow$  آن به واقعیت دارد و واقع را می‌گوید.  
 - ماه ذات و اولاً، منشأ امر است و خارج را می‌گوید.

\* واژه‌ی اعتباری  $\Leftarrow$  معانی متفاوت دارد.  
 - در فلسفه  $\Leftarrow$  آن به ثاباً و بالعرض است.  
 - به تالیف وجود، منشأ امر است.

- \* رایجی وجود و ماهیت
- ۱- هر دو اصل اند.
  - ۲- هیچ کدام اصل نیستند.
  - ۳- وجود اصل و ماهیت اعتباری است.
  - ۴- وجود اعتباری و ماهیت اصل است.

۱- هیچ کدام اصل نیستند  $\Leftarrow$  به این معناست که حقیقتاً در خارج هیچ واقعیتی وجود ندارد.  
 - هیچ در هیچ  $\Leftarrow$  پوچی  $\Leftarrow$  خارجی وجود ندارد.  
 - ما واقعاً نمی‌بینیم  $\Leftarrow$  واقعیت و خارج را قبول داریم پس  
 نمی‌تواند هیچ کدام اصل نباشند  $\rightarrow$

۲- هر دو اصالت داشته باشند یعنی اگر هر دو وجودی (واقعی) ۲ اصالت داشته باشند آن ها نیز

ماهیت اصل [ خود ۱ اصالت فزاهند است و ... ]  
ماهیت اصل [ وجود اصل ]  
ماهیت اصل [ ماهیت اصل ]  
ماهیت اصل [ ماهیت اصل ]  
ماهیت اصل [ ماهیت اصل ]  
هر دو حتی توانوا اصل باشند پس

۳- وجود اصل باشد ماهیت اختیاری یعنی ملا فدر اعم وجود و واقعی و خارج را چه کرده

و حقیقت و اولاً و واقعی برای

مثال: ترک اتومبیل و مسافر - ترک حقیقی یعنی متعلق به اتومبیل است. وجود است و ماهیت نامتناهی و  
اتومبیل مانند وجود و مسافر - به حجاز یعنی مسافر به تبع اتومبیل است. بالقیع است. ترک کرده است.

\* imp \* استقلال اصالت وجود و اعتباری ماهیت به صورت قیاس استثنائی: \* imp \*

مقد ۱ = ماهیات به حسب فرد ، نه موجودند و نه معدوم . (لا مجردة و لا مقدره)

مقد ۲ = برخی از ماهیات در خارج موجودند.

مقد ۳ = موجود شدن این ماهیات اثر فزوده فرد باشد = انقلاب است . (به معنای تغییر در ذات بدون تغییر در عرف)

مقد ۴ = انقلاب محال است .

لذا لزمت عم ماهیت در خارج منشأ اثر است در انقلاب هست در نتیجه عم اقیح نقیضین  
پس = محال است .

نتیجه = اضافه شدن عامل وجود به ماهیت عم ماهیت اعتباری و اصالت با وجود است .

\* اشغال مخالفین = ماهیت به دلیل انتساب به فردا و اثر تکرار منشأ اثر است نه فرد به فرد . ماهیت

باسخ عم انتساب به اثر تکرار - خالق یعنی (وجود) به ماهیت اعلا کرده عم اصالت مربوط به همان وجود است نه

۲ اصالت دارد

۴- وجود اعتباری است و ماهیت اصيل است یعنی شیخ اشراق.

\* استدللال به صورت برهان خلف :

فرض = وجود اصيل و ماهیت اعتباری است.

مقدمه ① = اگر وجود اصيل باشد، وجود «موجود» است.

مقدمه ② = لفظ «موجود» مشتق است، یعنی ذاتی است و دارای مبدأ اشتقاقی

است یعنی دارای وجود ذاتی است که خودش وجودی دارد که اصيل است و ... =>

تکرار وجود پس می آید.

مقدمه ③ = قاعده شیخ اشراق = کل ما یلزم من وجوده تکرار، اعتباری.

هر چیزی که از خودش تکرار پس بیاید، اعتباری است.

مقدمه ④ = از موجود بودن وجود، تکرار پس می آید => اصيل نیست و اعتباری است =>

فلا عن فرض است.

نتیجه = خلاف فرض حاصل شد، پس وجود اعتباری است و امالت با ما نیست است.

\* اشکال

۱- مباحث الفاظ، حقیقت را تعیین دهد، الفاظ صیادت بشود، تکرار دارد و اعتباری هستند و تأثیر بر حقیقت ندارند.

۲- با فرض مشتق بودن موجود => در این که مشتق ذاتی است که دارای مبدأ اشتقاقی است یا نه، میان مخویون افتلاف است.

۳- با فرض ذات دارای مبدأ اشتقاقی بودن مشتق در لفظ وجود => مبدأ اشتقاقی

این مبدأ اشتقاقی =  $\checkmark$  = تکرار پس می آید = عین ذات است  $\checkmark$  یا حالت دارد  
عین ذات است نه  $\times$  = نه می آید = زائد بر ذات است  $\times$  یا

PASHA

وجود به نفس موجود است => نه، وجود مستقیم نیست که تکرار پس بیاید.

درس یازدهم: وحدت تشکیلی حقیقت وجود

- حکومتی وجود درجهان واقع
- ۱- وحدت وجود و موجود
  - ۲- وحدت وجود و کثرت موجود
  - ۳- کثرت محض وجود و وجود
  - ۴- وحدت در عین کثرت، (وحدت تشکیلی وجود)

۱- وحدت وجود و موجود

- حقیقت یک وجود داریم
- ما بقی موجودیم و سرایب هستیم
- متعلق به ششایی صورتیان

نقد: فرد، عقل و متعلق می پذیرد خارج را می بیند و واقعیتش را درک می کند.

۲- وحدت وجود و کثرت موجود

و وجود حقیقی حفظ برای خداست.

ما بقی ماهیات به انحصار به حق تعالی موجودند.

نقد: ۱- این دیوانه بر مکتب اعیان ماهیه است که نهذیم فتح و رد کردیم.

۲- انحصار موجودات به خدا یا ایما را انقلاص می کند که محال است و یا به اعیان وجود

۳- کثرت محض وجود و موجود

- درجهان کثرت محض وجود دارد و وحدت مجاز است.
- هستی موجودات، وجود محضی به خود را دارند و به اشتراکی بین وجودهاست.

تمام موجودات حقایق هستند که متباین به ذاتند.

۴۔ وحدت در عین کثرت ہے۔ ملاحظہ فرمائیے۔

در ضمن پذیرش کثرت و یو یعنی بودن آن ، وجہ اشتراکی میان آن خلاصت ہے۔

کثرت بہ وحدت بہ بازار چا آگردد۔

انقلاب بین موجودات تشکیکی است ہے وجود و احدیت۔

ذو مراتب است ہے دارای مراتب شدت و ضعف است و

این شدت و ضعف مقوم وجود نیستند زیرا کہ (۱) وجود بسیط

است و جزء مشترک و جزء متمم ندارد و (۲) خارج ذات

وجود نیستند، زیرا خارج از وجود واقعی است و اصالت با

وجود است۔

\* انواع امتیاز (انقلاب) بہ تمام ذات ہے دو چیز کاملاً متفا و تنز و تنج و وجہ اشتراکی ندارند۔

مانند ہے مقولات عشرہ

بہ جزء ذات ہے در حقیقت از ذات مشترکند و در حقیقت دیگر انقلاب

دارند۔ مانند ہے انسان و اسب۔

بہ خارج از ذات ہے تمام ذاتسان یکی است ولی در اعراف خارج

از ذات متفا و تنز۔ مانند ہے افراد انسان با ہم

تشکیکی ہے انقلاب چند چیز بہ شدت و ضعف و تقدم و تأخر ہے

نقطہ ی اشتراک و اختلافات یک چیز است۔ مانند ہے

تغییرات نور در فاصلہ حرکت از منبع ہے ضعف قدر یعنی دارد

ہے یک مرتبہ ی شدت و یک مرتبہ ی ضعف دارد۔

\* انواع کثرت - طولی <sup>مثال</sup> ہے در نور ہے بہ اعتبار مراتب تواناگون شدت و ضعف نور پیر پیر ہی آید۔

عرضی <sup>مثال</sup> ہے در نور ہے بالعرض ایجاد ہی شود۔ تابش ہر مرتبہ ہی طولی بہ یک امر خاص ہے از آن امور سب کہ آن مرتبہ از نور بر آن تابیدہ است و نور بہ این گونه کثرت ہی یابد۔

\* کثرت در وجود - طولی ہے بہ اعتبار مراتب مختلف از شدت و ضعف پیر پیر ہی آید ہے بالآخرین وقتی ترین <sup>مثال</sup> ہے باری تعالی <sup>مثال</sup> ہے بدون هیچ حد و محدودیتی است۔ سبب بہ ترتیب ہے صادر اول (عالم مطلق) ہے صادر دوم <sup>مثال</sup> ہے عالم مثال <sup>مثال</sup> ہے عالم مادہ <sup>مثال</sup> ہے مادہ ہی اولی (ہیولائی اولی)۔

عرضی ہے بہ عرض مابہیات تواناگون در وجود پیر پیر ہی آید ہے وجود در ہر کلام از مراتب طولی بہ اعتبار تفاوت مابہیات متفاوت ہی شود <sup>مثال</sup> ہے در عالم مادہ <sup>مثال</sup> ہے مابہیات کود، سفید، چوب و... متفاوٹیز ہے بہ سبب این تفاوت مابہیات، تفاوت بہ وجودشان نیز سبب ہی گند۔



«درس دوازدهم و وحدت تشکیلی وجود»

\* **دیدگاه مشائیان** - بخش اول - **کثرت امری حقیقی است.**

- ↳ موجودات مختلف در عالم هستند.
- ↳ علت **افتراف آثار** پیوندهای مختلف **افتراف در تبلیغ**، نشان دهنده **افتراف در مقایسه موجودات و منشأ** این **افترافات** است.

- بخش دوم - **کثرت در میان موجودات به تمام ذات است.**

- ↳ موجودات هیچ نقطه مشترکی ندارند.
- ↳ مفهوم وجود، یک اشتراک لفظی عارضی است.

\* **دلیل مشائیان به وحدت قیاس استثنایی:**

مقدمه ① - **اگر موجودات متباین به ذات نباشند یا با یکدیگر به جزء ذات باشند یا به خارج از ذات.**

- ↳ ملازمست **۳ نوع** افتلاف در میان موجودات است، **به تمام ذات**، **به جزء ذات** یا **به خارج از ذات**.

مقدمه ② - **افتراف به جزء یا خارج از ذات محال است.**

- ↳ دلیل **وجود بسیط** است و **جزئی ندارد**، پس **افتراف به جزء ذات محال** است. **خارج از وجود**، **واقعی نیست**، **اصالت با وجود است** و **خارج از آن عدم**، پس **افتراف به خارج از ذات محال** است.

نتیجه **پس افتلاف بین موجودات با یکدیگر به تمام ذات باشد.**

\* **نقد** - **اشباه بودن ملازمه‌ی مقدمه‌ی اول** **افتراف میان موجودات می‌تواند نوع** **هم‌رسمی هم داشته باشد و تشکیلی باشد**، **امتیاز بین موجودات منزه به سه نوع** **تمام ذات**، **بجز ذات** یا **خارج از ذات نیست.**

- \* ریوداه حکمت متعالیه ۱- حقیقت وجود، یک حقیقت واحد است = هم مفرد و هم حقیقت واحد است.
- ۲- حقیقت وجود تشکیلی و دارای مراتب شدت و ضعف است.

\*\*\* i p \*\*\* استدلال ادعای اول:

مقدمه ① = اگر وجود یک حقیقت واحد نباشد، حقایق یا بی متباین به تمام ذات باشند.   
 لے ملازمت سے اگر وجود حقیقت واحد باشند، باید یکی از ۳ گونه بی اختلاف به جزء ذات، خارج از ذات و با تمام ذات باشند؛ به جزء ذات نسبت سے وجود بسیل اسکے ہے۔   
 خارج از ذات نسبت سے اصالت با وجود است و خارج از آن عدم است، پس اگر حقیقت وجود واحد باشند، باید متباین به تمام ذات باشند.

مقدمه ② = کون وجود، حقایق متباین به تمام ذات نسبت.   
 لے دلیل در قالب قیاس استثنایی:

مقدمه ① = اگر وجود، حقایق متباین به تمام ذات باشند، لازم است مضموم واحد (وجود) از آن جهت کہ واحد است، از معنای کثیر از آن جهت کہ کثیر است، اشتراع شود.   
 لے ملازمت سے اطلاق مضموم واحد، بر معنای کثیر، کاملاً جدا از هم بی معنی است.

مقدمه ② = کون اشتراع مضموم واحد، یا عدد و ادر، از معنای کثیر بر کثیر حال است.   
 لے دلیل سے ① = تطابق مضموم با معنای کون، توان مضموم واحدی را بر مضموم واحدی کہ هیچ جهت اشتراکی با آن ندارند، مطابقت دارد. \* صغریہ

② = اطلاق مضموم واحد با کون، به ویژگیها و معنای کون، یک مضموم واحد بر ادر و ادری توان از دو معنای متباین به تمام ذات اشتراع شود = اشتراع هر مضموم، به هر معنای کون متباین. \* صغریہ

نتیجہ سے وجود، حقایق متباین به تمام ذات نسبت.

نتیجہ سے وجود، حقیقت واحد است.

\* تطابق ذاتی مفهوم با مفرداتی که با آن یکی است و تطابق دارند. با این تفاوت که مفهوم خود وجود ذهنی و مفرداتی خود وجود خارجی دارد.

یعنی برای این که یک مفهوم واحد از مفرداتی گرفته نشود که هیچ همبستگی اشتراکی با آن ها ندارد و یا اگر دارد نمی توانی ششوند، لازم است در عین واحد بودن، گستره باشند یعنی یک ذات باید در عین این که یکی است، چند ذات باشد یعنی اشیاء تقیضی هم محال می نونی توان مفهوم واحدی را به مفرداتی که هیچ همبستگی اشتراکی با آن ها ندارد، مطابقت داد.

\* اطلاق مفهوم واحد با توجه به ویژگی ها مفرداتی که به کار بردن یک مفهوم برای یک مفرداتی، به اعتبار مرفعی از ویژگی های آن مفرداتی است، هم مفهوم در هر مفرداتی قابل حصول و اطلاق است (مفهوم فقط واژه شیء، واژه نام تکرار دانی هستند و مفهوم درک، تقسیم و شفافیت ذهنی مناسب). مفاهیم ذهنی گنای که مفرداتی فارسی خود هستند و تنها خودی و وجودی و مفرداتی است. عدم مطابقت تقسیم ذهنی با مفرداتی فارسی یعنی قطع ارتباط انسان با خارج. پیام برهان صبر و تقسیم:

اگر تکرار باشد یک مفهوم از لا مفرداتی متباین استخراج شود یعنی آن حالت دارد:

- ۱- در صورتی آن مفهوم واحد و مفرداتی مفرداتی قابل حصول است.
- ۲- در صورتی آن مفرداتی مفرداتی قابل حصول است.
- ۳- در صورتی آن مفرداتی مفرداتی قابل حصول است.
- ۴- در صورتی آن مفرداتی مفرداتی قابل حصول است.

در تقسیم  $\Rightarrow$  مفهوم واحد در هنگام اطلاق بر معنای متباین یا به هر جهت اشتراک آن معنای لحاظ شود  $\Rightarrow$  یعنی حتی تواند بر معنای که صیغ و به اشتراکی ندارند تطبیق یابد  $\Rightarrow$  اشتراک بین معنای متباین به تمام ذات محال است  $\Rightarrow$  یک مفهوم واحد را هر دو معنای متباین از دو معنای متباین به تمام ذات انتزاع شود.

**\*\*\* IMP \*\*\* استدلال ادعای دوم :**  
 برهان عبر و تقسیم :

- کثیرت می تواند  $\Rightarrow$  نوع باشد، به تمام ذات، به جزء ذات، به خارج از ذات و تشکیلی.
- ۱- وجود بسیط است و جزء ندارد  $\Rightarrow$  به جزء ذات محال است.
  - ۲- خارج از وجود حقیقی نیست و اعمال با وجود است  $\Rightarrow$  به خارج از ذات محال است.
  - ۳- انتزاع مفهوم واحد، از معنای کثیر محال است  $\Rightarrow$  به تمام ذات محال است.
  - ۴- تنها امکان باقی مانده  $\Rightarrow$  اختلاف تشکیلی است  $\Rightarrow$  وجود یک حقیقت واحد تشکیلی
- محال است. *فردی است*

« دوس چنار و هم ز وجود ذهنی »

\* وجود خارجی = واقعیت های خارج از ما.  
 ذهنی = امری که در ذهن هستند = علم، آگاهی ها، خیم ها...

\* نحو وجود در نظر اکثر علمای مسلمان  
 وجود ذهنی = نحو وجودی که آثار موجود اشغال از  
 ماهیت در آن وجود ندارد.  
 وجود خارجی = نحو وجودی که تمام آثار موجود اشغال از آن  
 ماهیت در آن مخلوق و بیروز دارد.

\* نظریه کما = ادعا = ۱- وجود ذهنی بالوجودان وجود دارد.  
 = ۲- وجود ذهنی با وجود خارجی اقلاما بطوری و اختلاف در نحوه  
 وجود دارد.

\* نظریه اشاع = ادعا = ۱- امری ذهنی وجود دارند.  
 = ۲- وجود ذهنی، شیخ وجود خارجی است = وجود ذهنی  
 و وجود خارجی یکبارگی ذاتی و ماهیتی و تنها ماهیت های  
 دارند = ماهیت تفاوت عکس (عین) یا واقعیت (جوهر).

\* نقد = عدم تطابق شیخ با واقعیت خارجی و تمایز لا محذور وجود ذهنی و خارجی بسبب  
 قطع ارتباط با ما با خارج می شود.  
 = راد ارتباط و شناخت خارج، معرفت و تقدیرات ذهنی است = عدم تطابق و  
 و یا تمایز ذاتی این دو باعث سفسطه، عمل مرکب، عدم شناخت خارج و  
 مستور شدن باب علم می شود.

\* نظریہ اضافہ ہے سو کا ہے ۱۔ اشکار وجود ذہنی ہے مفہوم، صورت و یا فہمی در ذہن نداریم۔  
 (متکلمان و لیوالین استری)

۲۔ علم، اضافہ و مثبتی میان عالم و خارج است۔  
 ۱) من هستم۔  
 ۲) علم من، از نسبت  
 ۳) آن واقف فارسی هست۔  
 ۴) بین این دو حاصل می شود

عاشق نسبت خواهری که حاصل وجود دو فرائض است، پدری که سرور...

\* نظریہ

۱۔ یا سبب تقفی ہے لازمی اضافہ و مثبت بودن علم، وجود طرفین نسبت است ہے دو مثبتی ہے  
 ۲۔ در مثالهایی مانند علم به فرد و یا علم به مفہوم، در مثبتی وجود ندارد (=)  
 یک مثبتی است ہے طرفین نسبت که میان مثبتی برقرار باشد.  
 ۳۔ در تزویج علم اضافہ و مثبتی نسبت.

۲۔ نسبت اضافہ ہے واقفیت بیرون ندارد. ۳. ولی ما اضافہ شدن چیزی بر خود، پس  
 ۴. امری التزامی است. از کسب علم را بالوجدان می یابیم.

۳۔ خطا یعنی عدم مطابقت صورت ذہنی با خارج ہے عمده نظریہ اضافہ و نبودن  
 وجود ذہنی به معنای عدم خطا در علم است ہے در صورتی که فضای در علم بسیار است.

درس نائزہم : وجود ذہنی ؟

\* اثبات دیدگاہ کلیا ہے رد دیدگاہ متکلمان (تقریباً اضافہ) بحکم اثبات وجود ذہنی.

دلائل اثبات اصل وجود ذہنی :

۱۔ پیام بنامہ و فرعیہ ہے در قضا یا فرعیہ علیہ ہے ثبوت منی لشیء و فرعیہ ثبوت علیہ کہ است.

یعنی حدائق قضایابی مویب و علیہ عقولت بہ ثبوت قاعدہ و فرعیہ است.

یعنی قضایا کہ موضوع آن ہا محدود ممکن باشد.

\* محدود مطلق باشد. وجود دارد.

محدوم ممکن ہے صوابی اند ہے موضوع بنامہ قاعدہ و فرعیہ بنا پر وجود دانستہ باشد.

یعنی محدود ممکن وجود خارجی ندارد ہے خود وجودش ذہنی است جسکی کوہ ملاک.

\* موضوع

محدوم مطلق ہے صوابی اند ہے موضوع بنامہ قاعدہ و فرعیہ بنا پر وجود دانستہ باشد.

یعنی وجود خارجی محدود مطلق محال است ہے خود وجودش ذہنی است کہ مثل این مع

تخصیص  
حال است.

۲۔ بنامہ و وصف کلیہ : قیاس استثنائی :

مقدمہ ① ہے ایسا از امور کلی کہ بر عبادہ مختلف و عقود قابل انطباق هستند، مقصود داریم کہ ہمیں

یعنی ملازمہ ہے تصدیق بشیء بہ معنای قابلیت اشادہ عقلی داشتن آن است کہ قابل اشادہ ہوں

مستلزم وجود ہوں مشارکہ الیہ است.

مقدمہ ② ہے عقول کلی، جاہو کلی یعنی تواند در خارج موجود باشد.

تقریباً ہے موجود ہوں مفہیم کلی، جاہو کلی در ذہن است.

\* اشکالات وارد شدہ پر اوجہ ذہنی اور قالب قیاس استثنائی ابقالی :

\* اشکال اول :

مقدمہ ① ہے اگر ماہیہ فیزی ماہیہ آن بہ ذہن بیا یو ، باہر ہم جوہر باشد ، ہم عرفی  
لے ملازمہ ہے قلم اور ذہن ، علم اسے علم از حضور حیات و صف نفس روحانی است ، در نتیجہ  
عرفی است . از طرفی تصور یا فقط ماہیہ در ذہن ہی آید میں بہ شکل جوہر اسے

مقدمہ ② ہے لکن یک شیء منی در اندر ہم جوہر باشد ، ہم عرفی .

لے دلیل ہے مسئلہ اجماع تقیض است ، زیرہ جوہر موضوع نیاز ندارد ولی عرفی نیاز مند بہ موضوع  
است .

نتیجہ ہے هنگام تصور یک شیء ، ماہیہ نفس بہ ذہن ہی آید .

\* اشکال دوم :

مقدمہ ① ہے حصول ماہیہ در ذہن مسئلہ اینہ اسے کہ یک شیء تحت دو مقولہ یا دو نوع از  
یک مقولہ باشد .

لے ملازمہ ہے اگر ماہیہ فیزی کم باشد ، ماہیہ علم کیف نفسانی خرد است ہے مسئلہ این  
است کہ ہم کیف باشد و ہم کم ہے یک شیء تحت دو مقولہ .

لے اگر ماہیہ فیزی کیف محسوس باشد ، ماہیہ علم کیف نفسانی خرد است ہے مسئلہ  
اینہ اسے کہ ہم کیف محسوس باشد و ہم کیف نفسانی ہے یک شیء تحت دو نوع  
از یک مقولہ .

مقدمہ ② ہے لکن تالی مقال اسے .

لے دلیل ہے مقولات مقابلی بہ ذاتہ ہی اندراج یک شیء تحت دو مقولہ و یا دو نوع از یک مقولہ  
مسئلہ اینہ اسے کہ یک شیء و تا باشد ہے دو کیفیت در ہم فیزی مقال اسے ا

نتیجہ ہے ماہیہ در ذہن محقق و حاصل ہی شوند .



\* یا سخ بہ ہردو اشکل سے اشکلات نائی از خلط بین مضموم و معبراق در ذہن و خارج  
اسے = مقدمات اول ہردو اشکل استہ اسے .

ذیہا

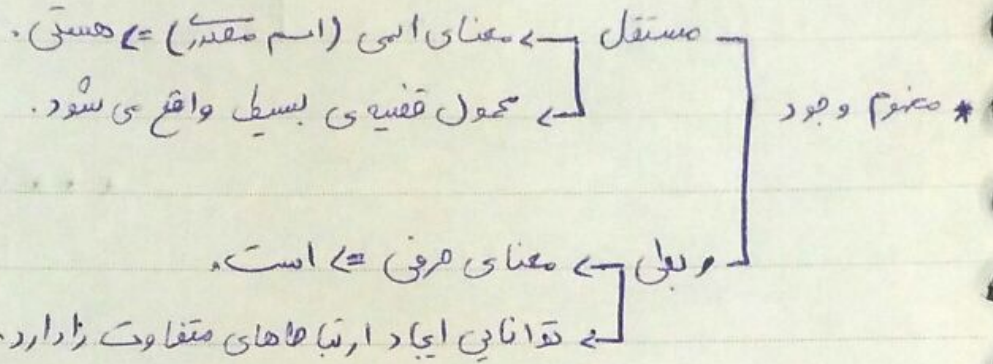
ے ماہیہ کہ فایضہ وارد ذہن ہی شود ے ماہیہ مضموم کلی اسے .

ے مضموم کلی بہ عمل اولی ے جوہر اسے ے مضموم ماہیہ فاربی  
اسے .

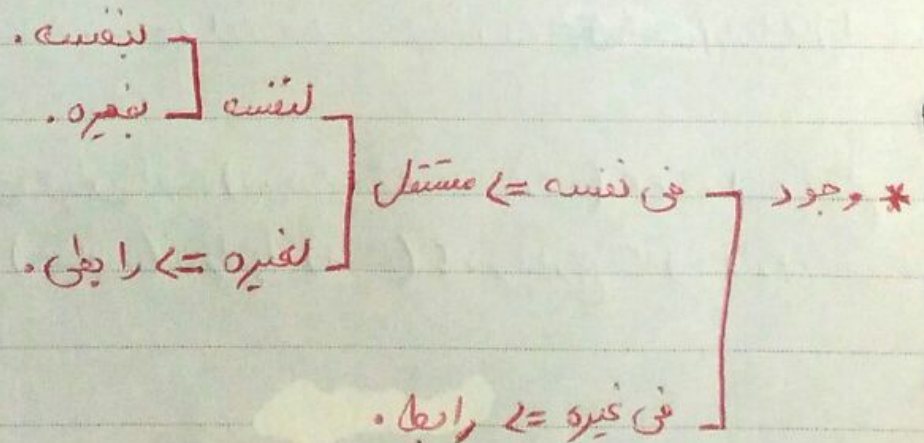
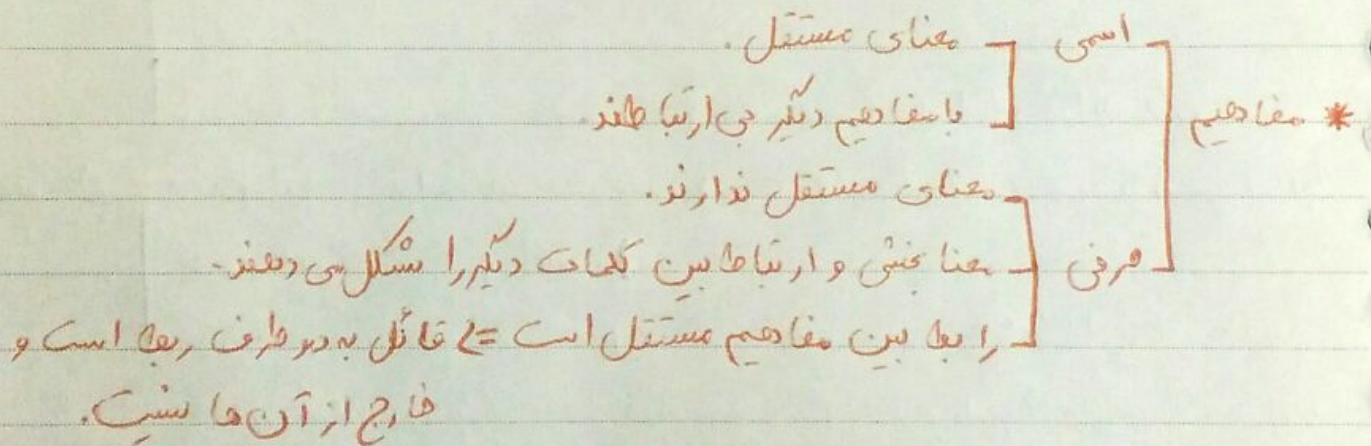
بہ عمل شایع ے عرفی اسے ے علم فرد بہ آن مضموم  
کلی اسے .

ے معبراق یا ماہیہ فاربی (جوہر فاربی) وارد ذہن ہی شود .

درس شانزدهم وجود بنفسه و وجود بنفسه و وجود لغيره و وجود في غيره (۲۰)



\* تفاوت بین مفهوم مستقل و مفهوم ربطی از سنخ تفاوت در معنا اسم و حرف در علم ادبیات است.



\* تحقق وجود رابطه در وجود خارجی در وجود خارجی غیره - وجود ندارد - هم اکثر حکما  
وجود دارد - هم علامه طباطبائی

\*\*\* Very important \*\*\*

استقلال علامه طباطبائی %

مقدمه ۱) : قضیه‌ی انسان فندان است (یا در قضیه صادق خارجی) ، یک قضیه صادق خارجی است.  
مقدمه ۲) : اقصای صدق این قضیه در تطابق و تحقق اجزایش در خارج است.  
مقدمه ۳) : علاوه بر مفادیم امسی مستقل خارجی موضوع و محمول ، مفاهیم ربطی برای رفع استقلال  
موضوع و محمول ، ایجاد رابطه بین آن دو و تبادل معنا بریده به ذهن ؛ در این قضیه  
وجود دارد.

۴) اگر رابطه در قضیه و میان موضوع و محمول باشد ، معنا بریده ایجاد نخواهد شد.

مقدمه ۵) : مفهوم رابطه‌ی نمی تواند مانند موضوع و محمول ، مفهوم مستقل باشد ، پس باید در عین رابطه  
بودن ، در خارج هم باشد.

۶) اگر رابطه هم مستقل باشد هم محمول مستقل بی ارتباط نیازمند رابطه برای خلق معنا بریده

هستند. اگر این دو رابطه نیز مستقل باشند ، ۷) مفهوم مستقل بی ارتباط نیازمند رابطه برای

خلق معنا بریده هستند و ... ۸) ایجاد تسلسل می شود به استقلال معنا رابطه محال است.

نقیده ۹) در قضیه‌ی انسان فندان است (یا در قضیه صادق خارجی) ، وجود (موضوع  
(انسان) ، محمول (فندان) و رابطه (است) ؛ در خارج تحقق دارد.

\* وجود رابطه عین یا فزود طرفین است بلکه عین ربط به طرفین است.

\* اقسام وجود رابعا :

- ۱- موجودات رابعا ماهیت (چیستی) ندارند و وجود مستقلی در باطن خود ندارند.
- ۲- علقه رابعا بین ۱ و ۲ میباشد - تا با نگر وجود و حتی از نوعیت و اشتراک میان آن دو است.

مستلزم اختلاف میان آن هاست = اگر اختلاف نباشد = ۱ و ۲

عین همد = ارتباطی می باشد

با خودش بی معناست.

\*\*\* very important \*\*\*

اختلاف بین وجود رابعا و مستقل = نوعی نسبت!

= می توان وجودی را که در خارج عین رابعا

است به صورت مستقل فهم لحاظ کرد.

= دو نحو وجودی و مستقل تبیین به ذات ندارند.

ممكن است يك وجود هم رابعا باشد و هم مستقل.

\*\*\* very important \*\*\*

استقلال به صورت تیزس استثنای :

مقدّم ① = وجود رابعا نسبت به علت (هستی بخش) خود، عین رابعا است.

= ملازمه = هیچ معلولی در مقایسه با علت هستی بخش خود، هویت مستقل ندارد.

= وجود معلول نسبت به علت هستی بخش، عین فقر است.

مقدّم ② = بعضی موجودات خارجی، معلول خدا هستند.

= دلیل = همی معلول ها در سبب با علت الکل = عین رابعا به او هستند.

مقدّم ③ = مفاهیم ماهوی جوهری و عمری به صورت مفاهیم مستقل از وجودها

خارجی قابل انتزاع است.

نتیجه = وجود رابعا را می توان به صورت مستقل هم لحاظ کرد.

← مستقل است.

← **تلقیه** ← برای ظهور به موضوع نیاز ندارد.

← معنی از آن انتزاع نمی شود.

← مانند سگ، درخت، چوب و ...

\* انتزاع وجودی نفسیه

← **ویرایی ها** ← مستقل است ولی وابسته است.

← برای ظهور به موضوع نیاز دارد.

← می توان صفاتی را از آن انتزاع کرده و به غیر نسبت داد.

← عرفی است و موضوع را به طبع خودش صاحب کمالات می کند.

← مانند وجود امر حق، رنگ ها، بوها، مزه ها و ...

← **وجه وجودی** ← ۱- طرد عدم از ماهیت خود.

← ۲- طرد نقص از معنی و دیگر.

← **تلقیه** ← در قیاسی حیات مستقل است.

← به علت نیاز ندارد.

← فقط واجب تعالی.

\* انتزاع وجودی نفسیه تلقیه

← **تغیره** ← به علت نیاز ندارد.

← موضوع ندارد.

← از هر چیزی به جز علت، مستقل است.

← جوهر از امکانات.

درس چہرہ پنجم ۲ سوار سنگارہ

فروری است ہے واجب .  
 یا  
 سوال است ہے متنع .  
 یا  
 نہ فروری است و نہ سوال ہے ممکن .

۲ حرف قندی، منفصلہ و حقیقیہ و خود پریش یا واجب است یا متنع یا ممکن .

۲ اخبار عقلی دارد ہے در قالب تقسیم ضائق ہے و بود بہوں خبر منقوہوں  
 فروری است ہے واجب .  
 امتناع => ضروری است  
 امکان => فروری نیست  
 مہم پریش => فروری نیست

۲ سوار سنگارہ ۲ بدھیند ہے نیاز بہ تعریف اندازند .

۱) اگر تعریف کنیم ، دوری جو ہند نہ ہم تعریف آن ہا را ہم اُفندی ہند  
 ۲) در تعریف یکی از دیگرہوں استفادہ ہا ہنڈ ہوں یعنی دہا  
 ۳) تعاریفی کہ ہوں کو ہند ، تعاریفی حقیقی ہنڈ .

بالذات ہے فی نفسا .

۱) مستقل از دیگرہوں .

۲ قیود وجود

بالتعمیر ہے فی نفسا نیست .

۱) فروری عدم یا وجود ہوں بہ فوج واجبہ است .

۲) بدون قوجہ بہ ذات .

بالقیاس ہے بہ وجود یا ممکن  
 در عقابہ یا امر دیگر م مقصد  
 یا فرض امر دیگر م مقصد

در ذاتش اکتفای وجود دارد.

بالذات

با قطع نظر از دیگری.

در صدوق مع فقط خدا مع زیرا مع هر چه غیر او مخلوق و معلول اوست.

\* وجود

بالغیر

اقتفای عدم یا وجود در ذات ندارد.

فرویت و وجودش به سبب امر خارجی است.

در صدوق مع صحتی ممکناتی که در حال حاضر «وجود» دارند (بنا بر

قاعدهای «الشیء مع العین» و «ما لم یوجد» = یک شیء زمانی

موجودی شود که وجود برایش ضروری و واجب شود =

تمام موانع برادهای عدم برایش بر داشته شود مع هر چه غیر خدا

ممکن است و وجود را از علت خودی آورد مع واجب بالضررات.

بالتفایس

اقتفای عدم یا وجود در ذات ندارد.

در مقایسه و با فرض امر دیگر متصرف به وجود می شود.

در صدوق مع ① امور متضایف نسبت به هم (یا در غیره یا لای و یا بی)

② علت قائمه در مقایسه با معلولش.

③ وجود یکی از ۲ معلول در ظرف وجود معلول دیگری

\* امتناع

بالذات

در ذاتش اکتفای عدم یا وجود ندارد.

بالغیر

عدم به سبب امر خارج از ذات برایش ضروری می شود.

در صدوق مع تحقق معلول در ظرف عدم وجود علت مع نبود علت نامه

دلیل امتناع معلول است مع مانند مع نسل پنجم آینه گان.

\* امتناع - بالقياس بدون توجه به ذات و اعتقادی عدم یا وجود در ذات ندارد.

- در مقایسه و با فرض دیگر متصرف به امتناع می شود.
- در معبران می وجود معلول در مقایسه با عدم علت = وجود نمی از
- متصرفان در مقایسه با عدم دیگری یا عدم یکی
- از متصرفان در مقایسه با وجود دیگری.

بالذات - در ذات مستقل از دیگری اقتضای وجود یا عدم ندارد.  
در معبران می تمام ماهیات.

بالفرض - محال است.

\* امکان

- و این باشد - تبدیل غیر واجب به ممکن
- ①. محال - انقلاب در ذات
- تضع باشد - تبدیل غیر متضع به ممکن
- ②. محال - انقلاب در ذات است
- محال یا غیر - غیر می تواند به شیء

دلیل - یک شیء ذاتاً به غیر امکان بالفرض تواند

یک سو می تواند => ① و ② و ③  
امکان بالفرض داشته باشد.

- محال و خوب یا امتناع
- بدود.
- در ذات امکان به شیء و محال
- ④. متصل حاصل

در ذات مستقل از دیگری اقتضای وجود یا عدم ندارد.

بالقیاس - در مقایسه و با فرض امر دیگر متصرف به امکان می شود.  
در معبران - دو واجب الوجود فرضی.

می تواند معبران خارجی و حقیقی داشته باشد - امکان بالقیاس

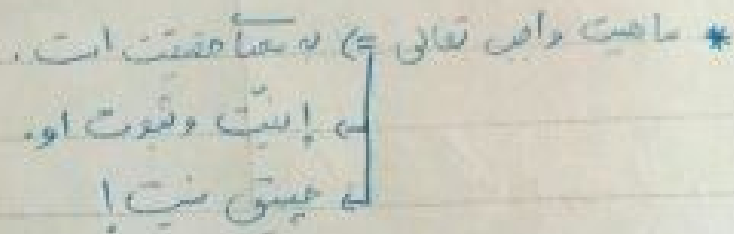
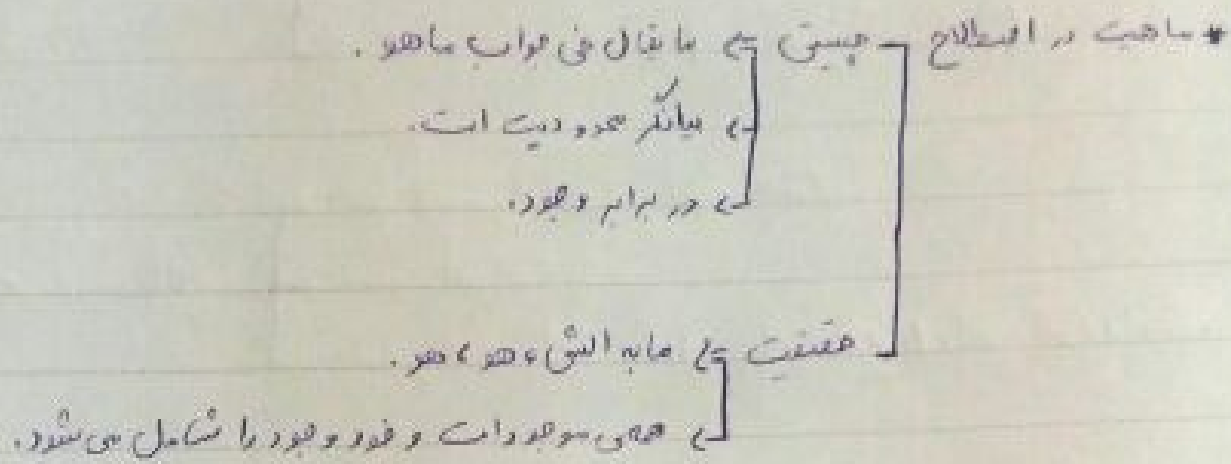
- می تواند؟ امری باشد که
- ① رابطه علت و معلول میان ممکن نباشد.
- ② هر دو معلول یکدیگر را علت نباشند.
- ③ تمام موجودات عالم با هم رابطه علت و معلولی دارند.
- ④ همه چیز معلول یا علت دیگری و محال معلول تمام

فرض محال - تناقض فرض محال واجب  
حال  
سب!

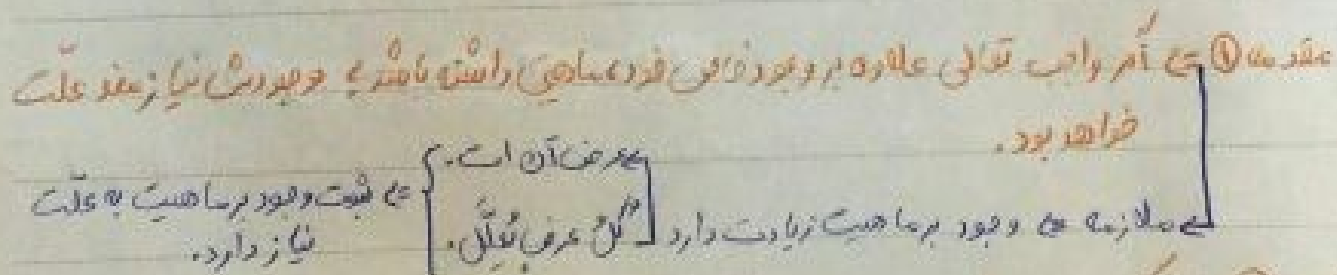
در خارج همین شرایطی - در خارج  
ندارد



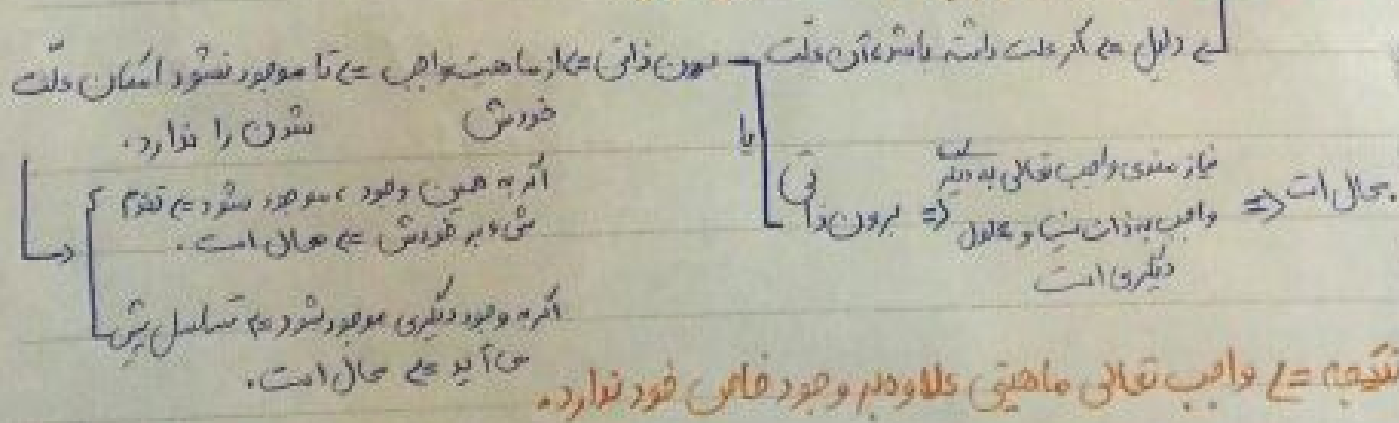
« قوس العدمه و موجب »



**\*\*\*imp\*\*\* استدلال چیستی بقون ماهیت قوا به حقیقت قیاس استثنای انسانی \*\*\*imp\*\*\***



**مقدمه ②** چی کفایت وجود واجب به علت نیاز ندارد .



\* مفصل انفعال و واجب ذاتی  
 ۱- وجود ذاتی، و معنی است که از هاق وجود واجب انفعال می شود.  
 ۲- از رابطه بین ماهیت و وجود واجب به دست نمی آید.  
 ۳- هستی صرف است. (در نهایت قدرت است)

\* واجب الوجود بالذات  
 هیچ قبلی امکانی در آن راه ندارد.  
 هستی صرف است.  
 از هر چه جنبه (تبدیل حال و سلب نقص) واجب الوجود است.

\* همی جنبه = هم در اصل وجود و هم در هر چه جنبه  
 ① هر کمالی که نقضش محال نباشد،  
 بالضرورة ثابت است.

① = هر کمالی که برای واجب تعالی، امکان عام  
 داشته باشد، ضرورتاً برایش واجب می شود.  
 ② هر نقضی بالضرورة از او  
 سلب می شود.

↓  
 آن ضرورتاً واجب نباشد یعنی نسبت به یک کمال، ممکن است = وجود ممکن عدم  
 آن کمال برای واجب الوجود بالذات = نقص و محدودیت = در واجب تعالی  
 بر واجب تعالی که امکان عام داشته باشد، ضرورتاً واجب است = نقص و محدودیتی نیست

\* واجب الوجود یعنی <sup>وجود</sup> کلی تمامی صفات و کمالات را در اصل وجود و به صورت نامحدود  
 داشته باشد.

فکما فی ضرورت فی الشیء عالم جیب علم وجود.

معلول برای موجود شدن باید به ضرورت و جوب برای وجود برسد.

\* رابطه بین علت و معلول

برای تبدیل علت به علت تامه برای معلول ممکن باید موانع و امکان عدم را از بین برد قاعه ضرورت  
و جوب وجود رسید.

متکلمان فی اولویت فی ضرورت نیاز نیست.

در جهان به سمت وجود از حالت تساوی کافی است.  
علت تامه فی کاشفیت تا امر ممکن را از حالت تساوی وجود و عدم به سمت وجود  
جهان برسد.

باطل است.

\* دیدگاه متکلمان باطل است زیرا فی تاریخی که تمامی راه های عدم برای یک امر ممکن،

بسیار نشود، نسبت ممکن به وجود و عدم، برابر می ماند.  
نسبت تساوی در هر راه به ضرورت جداگانه به عبارات،  
آنچه در جهان می دهد، علت تامه نیست.

\* ضرورت و جوب به شرط محمول فی هر ممکن در افاطی دو و جوب (ضرورت) است.

① و جوب غیر فی از تالیفی علت.

اعتبار پس از وجود ماهیت.

② به شرط محمول

مادامی که متوقف به وجود است، ضرورت واجب است (امکان عدم شدن ندارد).  
یعنی عدم شدن مستلزم اجتماع تقیضین است.

اعتبار پس از وجود ماهیت.

← ناظر به ذهن است ← در ذهن است .

← در عقیده خود دارد .

← اثر موضوع در یک عقیده مقید به محمول شود ← ثبوت

محمول برای موضوع ، ضروری است .

← محمول به صورت ... برای موضوع آفند شده است .

← در منطق

\* ضرورت و جوب

بشرط محمول

← در فلسفه ← ناظر به واقعیت است ← در واقعیت است .

← وجود ، برای هر مادیی که موجود شود ، ضروری است

← به قالب قضا یا نیازی ندارد .

درس نوزدهم - امکان

انواع

انواع امکان

۱- عام

۲- اکتفا

۳- استقبال

۴- وقوعی

۵- استعدادی

تعریف: سلب ضرورت وجود و عدم از ذات موضوع

۱- امکان خاص

کاربرد تنهائی لفظ امکان «ا» به معنای امکان خاص است.

از تعبیرات فواصی است که با آن فواصی هم گفته می شود.

محدود تر از امکان عام است

۱- اعتبار عقلی است

دلیل: امکان و تحقق برای ماهیت است.

به ضرورت برای وجود و عدم توسط عقل بررسی می شود.

فصوصیت ماهیت است و از آن اشتراع می شود.

ماهیت هم اعتباری است که به حسب ذات است

وجودی است  $\Rightarrow$  به آن اشاره شده

ممتنع و عدم  $\Rightarrow$  به آن اشاره شده

۲- وصف لازم ماهیت است

ماهیت همیشه متعلق به آن است.

ماهیت برای اشرف به امکان هیچ غیبی از نیاز از دلیل

ندارد که ضرورت وجود و عدم بر این است با امکان که امکان وصف ذاتی ماهیت است و از تعریف آن حاصل می شود.

تعريف (سبب ضرورت از جانب عدلی). (در مقابل جانب موافق)

۲- امکان عام

از امکان خاص عام تر است و آن را هم شامل می شود.  
همه اشیا سه گانه ای امکان، امتناع و وجوب را شامل می شود و در نهایت به یکی از آن ها منتهی می شود.

جانب موافق (ثبوت) ضروری است و وجوب  
جانب مخالف (ثبوت) ضروری نیست.  
فصل

موجب

وقوع در عقاباً

مشکل (۱) امکان موجود است به امکان عام (تفسیر سرحیه)

و وجوب (هست) ضروری (ثبوت) جانب موافق  
(نیست) ضروری نیست (سلب) جانب مخالف

مشکل (۲) امکان موجود است به امکان خاص (تفسیر سرحیه)

و امکان خاص (هست) ضروری (ثبوت) جانب موافق  
(نیست) ضروری نیست (سلب) جانب مخالف

جانب موافق (سبب) ضروری است و امتناع

نیست امکان

جانب مخالف (ثبوت) ضروری نیست.  
فصل

مشکل (۳) هوای سرد نیست (تفسیر سرحیه)

و امکان خاص (هست) ضروری (سلب) جانب موافق  
(نیست) ضروری نیست (ثبوت) جانب مخالف

مشکل (۴) شکرایی العباری موجود نیست به امکان خاص (تفسیر سرحیه)

و امتناع (هست) ضروری (سلب) جانب موافق  
(نیست) ضروری نیست (ثبوت) جانب مخالف

۳- امکان آفتی به ترفیع به سلب ضرورت ذاتی، وصفی و وقتی.  
 که آفتی از امکان خاص است.

۴- امکان استقبالی به ترفیع به سلب ضرورت ذاتی، وصفی و وقتی و ضرورت به شرط محمول.  
 که آفتی از قاضی اقسام امکان است.  
 که به هر قضا یا بی شکافیتی هر بر ط به حوادث آینده است = هرگز موجود  
 و محقق نشود اند به در سزا ای وجود ضرورت به شرط محمول نیستند.

۵- امکان وقتی به ترفیع به سلب ضرورت امتناع بالذات و بالذات از جانب موافق.  
 که ذات به گونه ای باشد که از وقوعش، امر محال لازم نشود.  
 که آن به امتناع ذاتی و امتناع وقتی نداشت باشد.

۶- امکان استعدادی به ترفیع به حضوریت طبیعی لازم برای تبدیل نسبت به مستقوله،  
 امکان استعدادی است.

که برای هر شیئی در عالم طبیعت حضوریتی است تا با آن رشد کند و  
 تبدیل به شیئی و خاص دیگری شود. آن حضوریت نسبت به مستقوله  
 استعداد و نسبت به مستقوله، امکان استعدادی نامیده می شود.

که همه چیز در طبیعت در حال تبدیل است.

که شدت و ضعف دارد به در مراحل بالاتر شدت می یابد.

که خارجی است.

که مثال می پذیرد (مستعد) به فرشته ای که (مستقوله) تبدیل می شود به

این تبدیل نسبت به پذیر استعداد و نسبت به فرشته ای که امکان استعداد است.

که مستقوله امکان استعدادی دارد تا از مستعد به دست بیاید.

← ذاتی ہے ضروری بودن ثبوت محمول بہ ذات موضوع ہے مانند انسان ناطق است۔

← وصفی ہے ضروری بودن ثبوت محمول بہ موضوع تا زمانی کہ مقید بہ وصف باشد ہے مانند انسان مادامی کہ نویسنده است انگشت نش مفرک است۔

\* انواع ضرورت

← وقتی ہے ضروری بودن ثبوت محمول بہ موضوع در زمانی کہ بہ آن مقید شدہ۔  
 است ہے مانند ہے کہوی زمین، زمانی کہ فور شیبہ بر آن می تابد، بالظور آ رہن  
 ہے بر فی زمان را نوعی وصف دانسته و ضرورت وقتی را بہ ضرورت دیگرانہ  
 بر ہی نمی کنند۔

← بہ شرط محمول ہے ضرورت و جوب شیء مادامی کہ متصف بہ وجود است و یا ضرورت  
 امتناع شیء مادامی کہ متصف بہ عدم است۔  
 ہے بہ امور گذشتہ و حال بازمی آورد۔



«درس بعیت : رابطه‌ی امکان با علیه»

\* قانون علیه = هر معلولی، علتهی دارد.

= امر ممکن در وجود و عدمش به علت بیرونی نیاز دارد.

= از سنت‌های حاکم بر جهان است.

= ثابت است.

= اصل بر بیعی اولیه است به فکر و بهر جهان نیازی ندارد.

صرف تصور موقوف و محمول بر آن تقدیرش کافی است.

فلک (قبل از ملائکه) = خصوصیت امکان

= ملک استغنائی از علت = و جوب یا امتناع ذاتی.

\* معیار و ملاک نیاز به علت در ممکنات

ممكنها (اصل سنت) = حدود زمانی شیء ۶.

= ملاک استغنائی از علت = قدم زمانی.

\* مقدمه دلیل فلک = می شود از یک شیء

مفاهیم توانون استخراج کرد.

ممکن است میان این مفاهیم نوعی ترتیب و

تقدم و تأخر قائل شد.

این تقدم و تأخر می تواند علی و معلولی باشد.

\* دلیل فلک = اثبات بطلان حدود به صورت قیاس استثنایی :

مقدمه ① = اگر ملاک نیاز به علت و حدود شیء باشد، تقدم شیء بر خودش لازم می آید.

= ملازمه = ا- حدود وصف و هو است و شیء پیش از موجود شدن، حادث سنت = حدود متوقف بر وجود است

۱- وجود ماهیت متوقف بر ایجاب علت است \*

۲- نیاز بر قاعده ای « الشئ ما لم یجب له ثم یوجد له شیئی توسط علت موجود می شود که به موجب رسیدن باشد»

۳- ایجاب علت متوقف بر وجود ماهیت است.

۴- وجود ماهیت متوقف بر ایجاب علت است.

۵- ماهیتی توسط علت به وجود می رسد که نیاز رسیدن به عدم وجود را داشته باشد.

۶- ماهیت زمانی نیاز رسیدن به عدم وجود دارد که ممکن باشد.

نیاز مندری ماهیت به علت پنج مرتبه پیش از نیاز مندری آن به حدوث است که آنرا ملاک

حدوث باشد، باید پنج مرتبه بر فرودش تقدم پیدا کند.

ایجاب <sup>ماهیت</sup> ⑤ وجود ماهیت ⑥ ایجاب ماهیت ⑦ وجود ماهیت ⑧ حدوث ماهیت ⑨ حاجت ماهیت (ماهیت نیازمند) ⑩ امکان ماهیت.

مقدمه ② = لکن تقدم شیء بر فرودش محال است.

تقیید ③ = ملاک نیاز به علت، حدوث شیء نیست.

\*\*\*important\*\*\*

متکلمان ④ پس از حدوث و بقا به علت نیاز ندارد.

نیاز مندری ممکن به علت در بقا

⑤ حکما ⑥ هم در حدوث و هم در بقا (به صورت فخری ای)

به علت نیاز دارد.

\* متکلمان کے معلول ہیں از حدوث و بر بجا بہ علت نیاز ندارد۔

\*\*\*  
important  
\*\*\*

دلیل ہے نیاز معلول بہ علت غفلا در حدوث است ہے بعد از حدوث  
نیازش بر طرف ہی شود و حق اگر علت نابود شود، معلول  
باقی ہی ما فدا۔

(سوال ہے ساقمان (معلول) ہیں از طرف بنا (علت) باقی ہی ماند۔

← نقد ہے این دو کلمہ مختلف ہیں علت مجودہ (زمینہ ساز) و علت موجودہ (معی)۔

غیش / علت قاضی نائی ہی شود۔

لیہ بنا علت قاضی حرکات دست خود است بہ علت قاضی ساقف و  
بقای ساقمان۔

← معلول ہم در حد و شعوم در بقا بہ صورت لفظہ بہ لفظہ بہ علت نیاز دارد۔

\*\*\*  
important  
\*\*\*

\* حکا

دلیل اول ہے مقدمہ ① ہے معیار نیاز بہ علت امکان آن است۔

مقدمہ ② ہے امکان وصفی است کہ همیشه ملازم با ماهیت است۔

مقدمہ ③ ہے ماهیت شیء ذات شیء و همیشه ہمراہ آن است۔

نتیجہ ہے ملک نیاز بہ علت ہم در حدوث و ہم در بقا، همیشه

ہمراہ و ملازم با شیء است۔

\*\*\*  
important  
\*\*\*

دلیل دوم ہے مقدمہ ① ہے معلول نسبت بہ علت، عین رجا است و هیچ استقلالی از خود ندارد۔

مقدمہ ② ہے عین رجا بودن یعنی معلول با قطع علت، از بین ہی رود۔

نتیجہ ہے معلول ہم در حدوث و ہم در بقا بہ علت نیاز دارد۔

دس بیجا تا بیجا و بیجا : مقولات عشر

\* مقولہ : لغت سے گفتہ شدہ .

منطوق سے محمول .

فلسفہ مع امانت عالی سے جس اذنیان سے جوہر، کم، کیف و...

\* تقسیم کی از راہ های شناخت موجودات است .

\* شرح کنندہ تقسیم حکایات (ہیچیز بدینہ راہیں تقاضی) ارسطو سے .

۱۰ شایع .

جوہر، ذات .

\* تقسیم ارسطو کے در عالم حکایات سے ہیچیز بدینہ کی از مقولات است .

اعراض سے و بیجا ہے .

۱۰ شایع .

\* و بیجا کی دہائی مقولات عشر ہے - ۱۔ تباہین ۲۔ ذات دارنہ .

۳۔ بسیط اثر .

۴۔ ہر ماہیتی ذیل کی از آن خاص .

۵۔ وجودشان جوہر ہے .

\* جوہر سے قریب سے ماہیتی است کہ اگر موجود شود ، نیازی بہ موضوع ندارد ( خودی )

خودش را موجودی لذت ( إذا و لذت ) ، و لذت لای موضوع .

۱۔ نفس .

۲۔ عقل .

مجرد ( غیر جسمانی )

اقسام

جسمانی

۱۔ مادہ .

۲۔ صورت .

۳۔ جسم .

\* نفس = روح = مراد بیشتر نفس انسانی است.

↳ ذاتاً مجرد است ولی خلاقاً مجرد نیست.

↳ اعمالش در دنیا به وسیله و بدون اغیارش میسر می آید (یعنی این از نفس است).

\* عقل = واژه‌ی مشترک لفظی در مباحث متفلسفین چون معرفت شناسی، هستی شناسی و... است.

↳ مراد از عقل در مقولات و عقل در هستی شناسی است (یعنی خودش یک سو مجرد است!

↳ تقریباً = جوهریت که ذاتاً و عقلاً جدایی از ماده است = عالم عقلی، عالم هیرویت،

↳ مجرد محض است = مجرد قائم.

↳ در اصطلاح متفلسفین به سنگ.

\* ماده = تقریباً = جوهریت که حاصل قوه و استعداد است.

↳ اقسام = اولی = هیولای اولی = قوه‌ی محسوس (نقطه‌ی بیداری عالم قابلیت)

↳ ثانیه = قابلیت و قوه است = عالم عقلی نیست.

↳ پس از تولد صورت بالفعل می شود.

\* صورت = تقریباً = جوهریت که قابلیت هر سو مجرد جسمانی با او است.

↳ اولین صورت به کلیه عقلی/حسی و صورت حسی است (نقطه‌ی بیداری)

↳ اولین صورت حسی = ذره‌ی است (توما = آب، خاک، هوا، آتش)

(نقطه‌ی بیداری) = ذره‌ی = ماده.

↳ از ترکیب صورت های ذره‌ی با هم، صورت های دیگر تشکیل می شود (صورت ثانویه).

\* جسم = جوهریت که دارای ابعاد ثلاثه (طول، عرض، ارتفاع) است = دارای حجم است.

↳ ماده + صورت است.

↳ جسم مطلق نداریم.

# اعراض

۱- کم (مقدار) - تعریف: کم عرفی است که ذاتاً و درهماً قابل تقسیم است.

یعنی ذاتاً به ذات فروش تقسیم پذیر است.  
که هر چیزی به غیر از کم، به دلیل داشتن عرض کم قابلیت تقسیم  
نمی یابد.

و در مقابله خارجی است.

یعنی در خارج قابل تقسیم است ولی بهر از تقسیم خارجی، از میان  
بی رود و قابلیت تقسیم را به صورتی که می دانیم.

۲- نوع - متعلق به بین اجزایش به نحوی اتصال و قد مشترک وجود دارد.

قسمت اول: قارالذات - اجزا با هم متحد و با هم دارند.

قسمت دوم: انواع

فصل

سطح

جسم طبیعی

قسمت سوم: غیر قارالذات - اجزای در هر یک با هم متحد و

تلفیق می شوند.

قسمت چهارم: زمان

۳- منفصل - بین اجزایش هیچ اتصال و قد مشترکی وجود ندارد.

قسمت پنجم: اعداد

۴- آیین (مکان متناهی) عرفی است که از نسبت جسم به مکان و بودن در یک مکان

حاصل می شود.

۳- متنی (زمان مطلق) یعنی عرفی است که از نسبت شیء به یک زمان پدید می آید.

می شود.

۴- وضع (هائیکه) یعنی عرفی است که از نسبت اجزا به هم و نسبت کل آن اجزا به خارج حاصل

۵- پدیده (دارایی) یعنی عرفی است که از احاطه شدن کامل یا ناقص یک چیز توسط چیز دیگر برای لحاظ، حاصل می شود.

۶- اضافه (مقولی) یعنی عرفی است که از نسبت یک شیء به شیء دیگر حاصل می شود. } اشراقی.

۷- فعل (انرژی داری) یعنی عرفی تدریجی است که در شیء مؤثر تا وقتی که در حال اثر- گذاری است، پدید می آید.

۸- افعال (انرژی داری) یعنی عرفی تدریجی است که در شیء متأثر تا وقتی که در حال اثر پذیر است، پدید می آید.

۹- لیب (میکونی) یعنی تعریف (یعنی عرفی است که ذاتاً قابل قیاس و نسبت است. } لا قیمة ولا شنبه.

یعنی ذهنی یعنی حالات و ویژگی ها مربوط به روح انسان. } اقسام

یعنی مخصوص به کم یعنی بر فی از کم ها، کیف هم دارند.

یعنی فظ } معنی است. } عدد } زوج بودن، } فرد بودن } مستقیم است.

یعنی استعدادی یعنی خصوصیتی به سمت افعال یا عدم افعال دارد }

یعنی محسوس یعنی آن چه توسط حواس پنجگانه صادر می شود.

یعنی ویژگی ها فردی هر کس.